

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فلسفه (۲)

رشته های ادبیات و علوم انسانی - علوم و معارف اسلامی

پایه دوازدهم

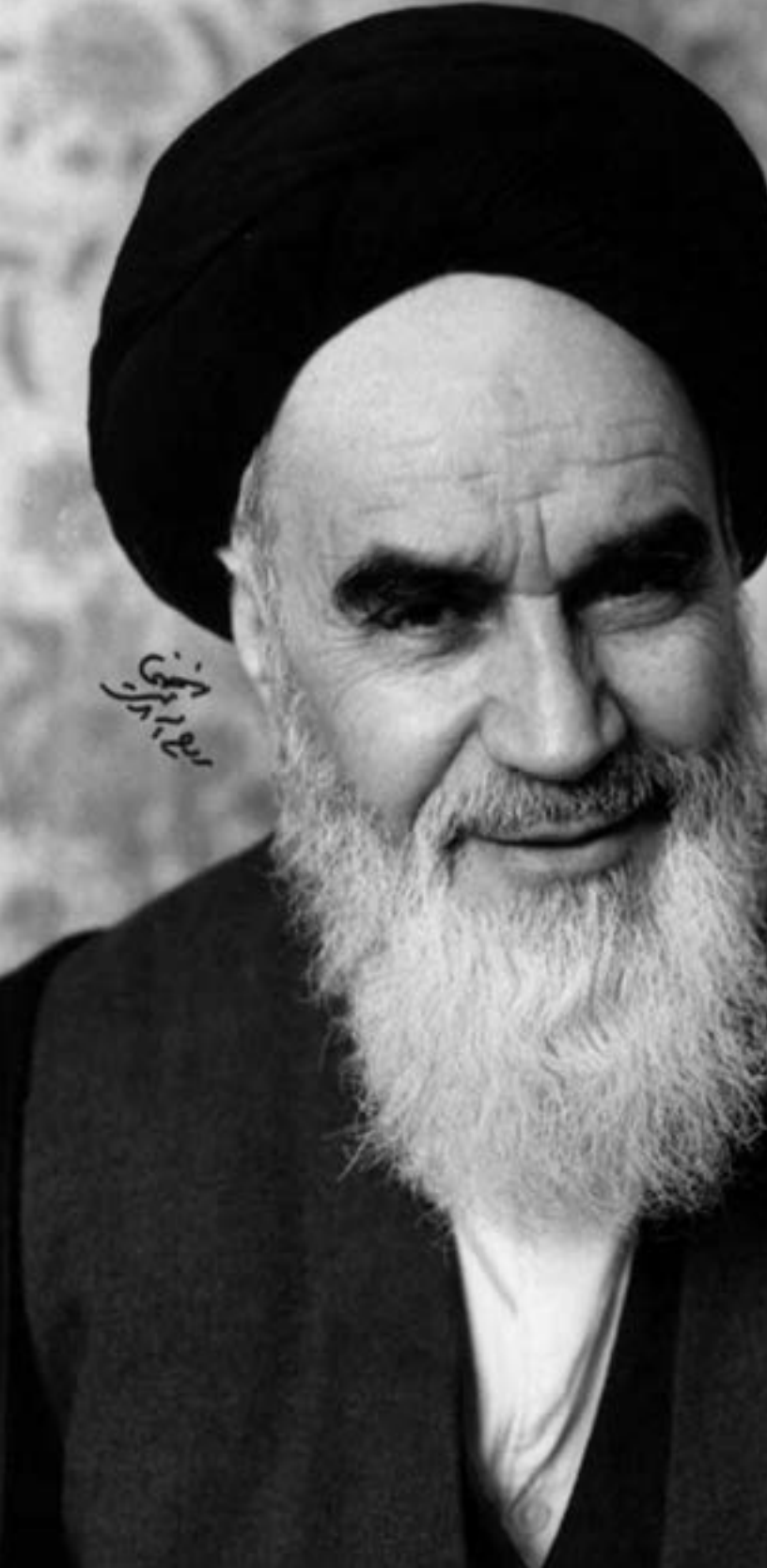
دوره دوم متوسطه



وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:	فلسفه (۲) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۲۲۲۶
پدیدآورنده:	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:	محمد مهدی اعتصامی، فخری ملکی، حمید پارسانیا، علی شیروانی، رسول برجسیان، سعید انواری، مهدی رئیسی (اعضای شورای برنامه‌ریزی و تألیف) - افسانه حجتی طباطبائی (ویراستار)
مدیریت آماده‌سازی هنری:	اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی:	احمد رضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری و طراح گرافیک) - مهلا مرتضوی (صفحه‌آرا) - زهره برهانی، سیده فاطمه محسنی، زهرا رشیدی مقدم، فاطمه صفری ذوالفقاری، سپیده ملک‌ایزدی و حمید ثابت کلاچاهی (امور آماده‌سازی)
نشانی سازمان:	تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
ناشر:	وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (دارویش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
چاپخانه:	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
سال انتشار و نوبت چاپ:	چاپ اول ۱۳۹۸

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۴۰۹-۰
ISBN 978-964-05-3409-0



روح الامیر خمینی

«مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را، حس دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد، موجود نمی‌دانند. قهراً جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسر، افسانه می‌دانند. درحالی‌که معیار شناخت در جهان بینی الهی، اعم از حس و عقل می‌باشد و چیزی که معقول باشد، داخل در قلمرو علم می‌باشد، گرچه محسوس نباشد. لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد می‌تواند موجود باشد و همان‌طور که موجود مادی به مجرد استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.»

پیام امام خمینی علیه السلام به گورباچف آخرین رئیس‌جمهور شوروی سابق

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان، ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

بخش ۱	مسائل پیرامون واقعیت و هستی	۱
۲	درس ۱: هستی و چیستی	
۸	درس ۲: جهان ممکنات	
۱۵	درس ۳: جهان علی و معلولی	
۲۳	درس ۴: کدام تصویر از جهان؟	
بخش ۲	پیرامون خدا و عقل	۳۱
۳۲	درس ۵: خدا در فلسفه (۱)	
۴۰	درس ۶: خدا در فلسفه (۲)	
۴۸	درس ۷: عقل در فلسفه (۱)	
۵۶	درس ۸: عقل در فلسفه (۲)	
بخش ۳	نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام	۶۵
۶۶	درس ۹: آغاز فلسفه در جهان اسلام (۱)	
۷۳	درس ۱۰: فلسفه در جهان اسلام (۲)	
۸۱	درس ۱۱: دوران متأخر	

دانش آموزان عزیز، سلام

کتابی که در پیش رو دارید، به منظور همسوسازی کتاب‌های درسی دوره متوسطه با اهداف برنامه درسی ملی تألیف شده است و هدف اصلی آن تقویت تفکر فلسفی و توانایی شما در حل مسائل فلسفی با توجه به نظرات فیلسوفان بزرگ و صاحب نام می باشد. شایسته است هنگام مطالعه این کتاب به نکات زیر توجه داشته باشید:

1 در برنامه جدید درس‌های منطق و فلسفه، درس منطق در سال دهم و درس فلسفه (۱) در سال یازدهم و درس فلسفه (۲) در سال دوازدهم تدریس می شود. درس منطق مهارت تفکر و درست اندیشیدن را تقویت می کند و آمادگی لازم را برای ورود فلسفه فراهم می سازد.

2 این کتاب، مانند کتاب سال یازدهم، در بستری موضوعی - تاریخی تألیف شده تا در ضمن طرح موضوعات اساسی فلسفه، چگونگی فرایند و شکل گیری دیدگاه‌های مربوط به هر موضوعی نیز تبیین گردد و با نقادی و مقایسه دیدگاه‌ها، فرصت تفکر و اندیشه‌ورزی نیز به دست آید و قدرت انتخاب و ارزیابی تقویت گردد.

3 این کتاب شامل سه بخش است. بخش اول درباره وجود و برخی مسائل مربوط به وجود است. بخش دوم برخی مسائل مربوط به فلسفه‌های مضاف را طرح می کند. در بخش سوم نیز تاریخی مختصر از جریان فلسفه در جهان اسلام آمده است.

4 آموزش درس باید در فضایی فعال و با مشارکت و همکاری شما اتفاق بیفتد تا مهارت تفکر در مسائل فلسفی تقویت گردد. به همین جهت در متن هر درس تعدادی فعالیت پیش‌بینی شده که به صورت گروهی یا انفرادی انجام می شود. برخی از این فعالیت‌ها مقدمه ورود به متن، به ادامه متن و نتیجه‌گیری از متن می باشد و بدون انجام آنها، متن درس به خوبی فهمیده نمی شود. لذا بخشی از نمره مستمر به انجام این فعالیت‌ها اختصاص دارد. فعالیت‌هایی که واگرا هستند و جواب معین ندارند، با علامت * مشخص شده‌اند. در آزمون‌های کتبی و آزمون‌های سراسری نباید از این فعالیت‌ها سؤال طراحی شود.

5 در حاشیه کتاب، موارد متنوعی از قبیل معرفی فیلسوفان، آشنایی با آثار آنها و نکاتی که جنبه تکمیلی نسبت به درس دارند آمده است. شایسته است در هنگام تدریس و مطالعه درس، حاشیه‌ها نیز مطالعه شود تا دانش عمومی شما نسبت به محتوای درس افزایش یابد. طرح سؤال از این حاشیه در امتحانات پایانی و آزمون‌های سراسری ممنوع است، زیرا مربوط به دانش اضافی است و محتوای الزامی محسوب نمی شود.

6 ارزشیابی مستمر شامل موارد زیر است:

■ پاسخ به سؤال‌های دبیر

■ توانایی در انجام فعالیت‌های پایانی (به کار بندیم و تحقیق) ■ مشارکت در حین تدریس با فعالیت‌های فوق برنامه

7 این کتاب نباید در کلاس به روش روخوانی تدریس شود، گرچه دبیران محترم می‌توانند به صلاحدید خود بخش‌هایی از هر بحث را که مهم و ضروری می‌دانند (مانند داستان‌های اول درس) بخوانند و نکات تأکیدی مربوط به آن متن را توضیح دهند.

8 ضروری است که این کتاب فقط توسط دبیر مربوط به درس فلسفه تدریس شود و در صورتی که در برخی مدارس، دبیر متخصص در دسترس نباشد، دبیری که مطالعه جدی در این حوزه داشته و توانایی او مورد ارزیابی دقیق قرار گرفته، برای تدریس انتخاب گردد.

9 خواهشمند است نظرات و پیشنهادهای خود درباره این کتاب را به نشانی talif@talif.sch.ir ارسال فرمایید.

گروه فلسفه و منطق لازم می‌داند از دبیرانی که در نظر سنجی و رفع نقایص این کتاب همکاری کرده‌اند، تشکر و قدردانی کند.



مسائل پیرامون واقعیت و هستی

در بخش اول کتاب سال یازدهم، چیستی دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی تبیین شد. در آنجا توضیح دادیم که موضوع دانش فلسفه «وجود» است و فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی» نیز می گویند. حتی «معرفت شناسی» هم که درباره حقیقت علم صحبت می کند و بخش دوم کتاب یازدهم را تشکیل می دهد، خود بخشی از هستی شناسی به معنای عام آن است؛ زیرا حقیقت علم، که «وجود ذهنی» نامیده می شود، خود از اقسام وجود است و این هستی است که به وجود ذهنی و وجود خارجی تقسیم می شود.^۱

به هر ترتیب، مباحث اصلی فلسفه علاوه بر تقسیم وجود به وجود خارجی و وجود ذهنی، مباحثی مانند رابطه هستی با چیستی و تقسیم وجود به علت و معلول، واجب و ممکن، ثابت و متغیر و مانند اینها را نیز شامل می شود که در این بخش برخی از آنها را بررسی می کنیم.



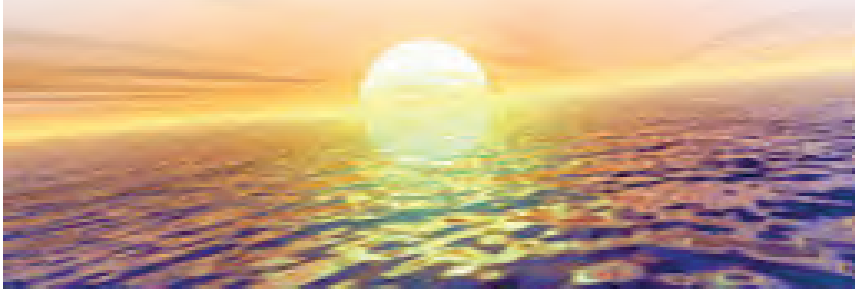
هستی و چیستی^۱

یکی از مباحث اولیه فلسفه، تعیین نسبت دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) است؛ زیرا این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. برای شناخت این نسبت، چند قدم برمی‌داریم تا در قدم آخر، نسبت این دو مفهوم به روشنی مشخص شود.

قدم نخست

هر یک از ما با دقت در زندگی خویش، متوجه می‌شویم که همواره در اطرافمان «چیزهایی» را یافته و به حسب نیاز، از آنها استفاده کرده‌ایم؛ برای مثال، آب را شناخته‌ایم و با نوشیدن آن تشنگی خود را رفع کرده‌ایم.

در همین سیر به گذشته، مواردی را هم به خاطر داریم که چیزی را واقعی و موجود پنداشته‌ایم، اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی برده و متوجه شده‌ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد؛ مانند گول، دیو، ققنوس، سیمرغ و سراب.



۱. این درس برگرفته از آثار زیر است: بدایة‌الحکمة از علامه طباطبایی با شرح علی شیروانی، ج ۱، ص ۳۵ (چاپ ۱۳۷۴) - مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۹، ص ۴۹ - مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۵۹، (چاپ ۱۳۷۴) - سرگذشت فلسفه از براین مگی، ص ۶۰ و فلسفه پیش دانشگاهی چاپ ۱۳۹۷، ص ۲۸-۲۶.

تأمل

رفتار طبیعی و معمولی فوق که همه ما انسان ها بدون استثنا انجام می دهیم، در بردارنده چه پیام های فلسفی است؟

.....

.....

قدم دوم



پدری کودک خود را به باغ وحش می برد تا او را با حیوانات مختلف آشنا کند. حیوان بزرگ و تنومندی در همان ابتدا توجه کودک را جلب می کند. کودک با دیدن آن حیوان از پدر می پرسد: «این چیست؟»

پدر می گوید: «این حیوان بزرگ و تنومند، فیل نام دارد و در جنگل های هند و آفریقا زندگی می کند. وزن این حیوان گاهی به

۶۰۰۰ کیلوگرم هم می رسد. فیل با این خرطوم بلند که در جلوی سرش دارد، آب و غذا می خورد. این حیوان سنگین ترین حیوان روی خشکی است.»

پس از عبور از این حیوان، نوبت به حیوان دوم می رسد. کودک همان سؤال قبلی را تکرار می کند و پدر هم توضیحاتی، البته متفاوت با توضیحات قبلی، می دهد. در مواجهه با سایر حیوانات نیز همین پرسش و پاسخ تکرار می شود.

کودک با استفاده از کلمه «این» یا «آن» نشان می دهد که به «وجود» حیوانات پی برده است و می داند که آنها موجودند اما از ماهیت و چستی هر یک از آنها آگاه نیست. او می خواهد آن حیوانات را که همه موجودند، بشناسد و از چستی شان آگاه شود؛ هر چند که این آگاهی کامل نباشد.

پس می توانیم بگوییم:

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می کند، دو حیثیت می یابد: حیثیت موجود بودن و حیثیت چستی داشتن.

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

قدم سوم

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. ابن سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را ادامه داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه‌ی یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن‌گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده‌ی آب هستند؛ حتی مثل کاغذ و رنگ کاغذ هم نیستند که مثلاً اگر کسی بپرسد چه رنگی است، می‌گوییم سفید است. وقتی می‌گوییم «انسان موجود است»، تفاوت «انسان» و «وجود» فقط در ذهن و از جهت مفهوم است، و الا در خارج، دو امر جداگانه به نام «وجود» و «انسان» نداریم؛ یعنی در خارج از ذهن، واقعیتی است که هر دو مفهوم را به آن نسبت می‌دهیم. به عبارت دیگر، «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت‌اند نه دو موجود جداگانه.

ابن سینا این بحث را ادامه داد و به نتایج دیگری هم رسید.

قبل از توضیح نظر ابن سینا، و برای درک بهتر آن، گزاره‌های زیر را تکمیل می‌کنیم.

تکمیل گزاره‌ها

۱ اطراف ما اشیاء فراوانی هستند که هم «چیستی» آنها را تا حدود زیادی می‌شناسیم و هم از «هستی» شان اطلاع داریم؛ مانند:

۲ برخی امور هستند که «چیستی» شان برای ما روشن است و حتی در علوم هم کاربرد دارند اما نمی‌دانیم به همان دقتی که آنها را تعریف می‌کنیم، «وجود» دارند یا نه؛ مانند:

۳ برخی امور هستند که از «هستی» شان خبر داریم اما هنوز درباره‌ی «چیستی» آنها نظر روشنی نداریم؛ مانند:

۴ «چیستی» های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم؛ در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون «وجود» ندارند؛ مانند:

گزاره‌های فوق، گرچه به مسائل روزمره‌ی ما مربوط می‌شوند و قضایای فلسفی نیستند، یک تبیین فلسفی دارند که ابن سینا به آن توجه می‌کند.



کتاب شفا مهم ترین و جامع ترین اثر ابن سینا شامل منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است. مؤلف در هر چهار قسمت به طور دقیق و کامل سخن گفته و مطالب لازم را در باره هر یک از این چهار علم به صورتی منظم و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار داده است.

او می گوید در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است»، حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است.

■ در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده است؛ پس، «انسان» همان «حیوان ناطق» است. به عبارت دیگر، این دو مفهوم از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای همین چیزی که «حیوان ناطق» است به کار می رود؛ همان طور که از واژه مثلث برای «شکل سه ضلعی» استفاده می شود و تفاوت آنها صرفاً در گستردگی شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده انسان است.

■ بنابراین، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ضروری» است و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

■ اما در عبارت «انسان موجود است»، مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ضروری برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می تواند موجود باشد و می تواند موجود نباشد.

بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی»، از جمله «انسان»، نیازمند دلیل است. حال این دلیل ممکن است حسی و تجربی باشد یا عقلی محض^۱.

بررسی

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله ای پیش می آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

.....

.....

.....

۱. الاشارات و التنبیها، بخش الهیات، نمط چهارم، فصل ۲۲، اشاره با شرح خواجه نصیرالدین طوسی در ذیل آن. فلاسفه، در قضیه «انسان حیوان ناطق است» و «مثلث شکلی سه ضلعی است»، حمل را حمل اولی ذاتی و در قضیه «انسان موجود است»، حمل را حمل شایع صناعی نامیده اند. هر گاه مفهوم موضوع و محمول یکی باشد، حمل اولی ذاتی است و هر گاه مفهوم محمول غیر از موضوع باشد، حمل شایع صناعی است.

بازبینی

به فعالیت «تکمیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن سینا، به سؤال های زیر پاسخ دهید.

۱ آیا چهار گزاره طرح شده، با بیان ابن سینا هماهنگ اند؟

۲ کدام گزاره نظر ابن سینا را بیشتر تأیید می کند؟



توماس آکوئیناس در سال ۱۲۲۵ میلادی در ناپل به دنیا آمد. او حدود ۴۹ سال عمر کرد. او فعالیت علمی و دینی خود را در شهرهای پاریس، رم، ناپل و کلن انجام داد. او یکی از رهبران برجسته کلیسای کاتولیک به شمار می آید و برجسته ترین فیلسوف و متکلم دوره قرن وسطی شمرده می شود. آکوئیناس با اندیشه ابن سینا آشنا بود و با پیروان ابن رشد در اروپا مشاجرات علمی فراوان داشت. وی از پیشگامان رویکرد عقلی در مسیحیت بود و تلاش می کرد عقاید مسیحیت را با دلایل عقلی همراه کند و عقاید و مراسم مسیحی را با عقل سازگار نماید. پاپ لویی سیزدهم در سال ۱۸۷۹م. فلسفه او را به عنوان سرمشقی برای تفکر مسیحی ستود. از آن پس اندیشه های توماس آکوئیناس مورد احترام کاتولیک ها بود و کمتر مورد نقد قرار می گرفت. او در سال ۱۲۷۴م. از دنیا رفت.

گذری تاریخی

توجه ویژه فارابی و بیان دقیق ابن سینا در این بحث بدین معنا نیست که فیلسوفان گذشته به این موضوع توجهی نداشته اند. ارسطو در کتاب «مابعدالطبیعه»، وجود را از ماهیت جدا می سازد، اما به توضیحات کوتاهی اکتفا می کند.^۱

به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و یا عنوان هایی مشابه، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت؛ به گونه ای که گفته اند «فرق بین ماهیت و وجود بی تردید یکی از اساسی ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.»^۲ این نظر، پایه ای یکی از برهان های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجود و امکان» نیز قرار گرفت که در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت.

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»^۳، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، این نظر را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد.^۴ او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان های خود در خداشناسی قرار داد و پایه گذار فلسفه توماسی - تومیسسم^۵ در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است. فلاسفه دیگری مانند آلبرت کبیر^۶ و راجریکن^۷ نیز نظری نزدیک به توماس

۱. مابعدالطبیعه، آنالوطیقای دوم، به نقل از کتاب بنیاد حکمت سبزواری از پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. Thomas Aquinas

۴. تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد ۲، ص ۴۲۹.

۵. Thomism

۶. آلبرت کبیر در سال ۱۲۰۵م. در آلمان به دنیا آمد و در سال ۱۲۴۵م. در پاریس درجه دکتری دریافت کرد. توماس آکوئیناس از شاگردان او بود. آلبرت کبیر از پیشگامان رشد ارسطوگرایی در اروپاست.

۷. راجر بیکن (Roger Bacon)، فیلسوف و کشیش انگلیسی، در سال ۱۲۱۴م. به دنیا آمد و در آکسفورد و پاریس تحصیل کرد. وی در سال ۱۲۹۴م. درگذشت.

آکوئیناس داشتند. اینان در قرن های ۱۳ تا ۱۵ میلادی فلسفه ای را در اروپا ترویج می کردند که بیشتر متکی به دیدگاه های ابن سینا و تا حدودی «ابن رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی بارشد تجربه گرایی، این دیدگاه ها جای خود را به فلسفه های حس گرا و تجربه گرا دادند.

این نظر ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه گفت و گوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا عصر ملاصدرا دنبال شد و تا امروز هم ادامه یافته است.

به کار ببندیم

۱ به گزاره های زیر توجه کنید و بگویید ترتیب آنها چگونه باید باشد و چرا؟

۱. من می توانم اشیاء را بشناسم.

۲. من هستم.

۳. اشیاء هستند.

۲ علی و محمد در حال گفت و گو بودند، از دور حیوانی را دیدند علی گفت آن حیوان «شیر» است ولی محمد

گفت آن حیوان «پلنگ» است، وقتی حیوان نزدیک شد دیدند نه شیر است و نه پلنگ، بلکه ببر است.

به نظر شما چه نتیجه ای می توان در نسبت بین چیستی و هستی حیوان گرفت؟

۳ به گزاره های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام یک از محمول ها به موضوع ها نیازمند دلیل است و چرا؟

۱. انسان حیوان است.

۲. انسان شیر است.

۳. انسان مخلوق است.

۴. انسان ناطق است.

۵. انسان موجود است.

۴ آیا در قضیه «مثلث سه ضلعی است» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

برای مطالعه بیشتر می توانید به منابع زیر مراجعه کنید.

۱ شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری، ج ۱.

۲ شرح بدياة الحکمه علامه طباطبائی، علی شبروانی، ج ۱، ص ۳۵ به بعد.

۳ مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۱۵۹ و ج ۹ ص ۴۹.

۴ سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص ۵۸.

۵ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۲، ص ۴۲۹.

جهان ممکنات

روزگاری انسان تصور می کرد که جهان طبیعت از یک کهکشان راه شیری تشکیل شده است. تصاویر تلسکوپ فضایی هابل در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که شمار تعداد کهکشان های جهان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد است. اکنون گروهی از اخترشناسان نشان داده اند که این رقم باید ۱۰ برابر شود؛ یعنی حدود ۲۰۰۰ میلیارد!.

تبدیل رقم ۲۰۰ میلیارد به ۲۰۰۰ میلیارد ظرف حدود ربع قرن، گویای آن است که این رقم هم می تواند ده برابر یا صد برابر و یا هزاران برابر شود.



فضای کهکشانی

حال اگر از این منظر ماکروسکوپی (آبر موجودات) به سوی موجودات میکروسکوپی (ریز موجودات) سیری قهقرایی کنیم، می توانیم تخمین بزنیم که هریک از این ۲۰۰۰ کهکشان شناخته شده، حدود ۱۰۰ میلیارد ستاره و سیاره دارد و هر کدام از آنها، از میلیارد‌ها میلیارد موجود و عنصر ساده و پیچیده تشکیل شده‌اند. هر عنصری نیز از میلیارد‌ها میلیارد اتم تشکیل شده است و در داخل هر اتم ذرات و نیروهای مختلفی حضور دارند.

چه آن روز که دانشمندان فکر می کردند جهان فقط از چهار عنصر تشکیل شده و چه امروز که دانسته‌اند طبیعت به این گستردگی است، بسیاری از مسئله‌های فیلسوفان همچنان ثابت مانده است و همین امروز درباره آنها بحث می کنند و کتاب می نویسند.

از جمله اینکه:

■ جهان متناهی است یا نامتناهی؟

■ این جهان همواره بوده است یا آغازی مانند «مه بانگ» دارد؟

■ هستی منحصر به طبیعت است یا عوالم دیگری هم وجود دارد؟

■ آیا علاوه بر موجودات جسمانی، موجودات غیر جسمانی هم هست؟

■ آیا موجودات این جهان، چه متناهی و چه نامتناهی، می توانند نباشند؟

این درس درباره سؤال آخر است. ما در این درس می خواهیم با نظر فیلسوفان درباره امکان و ضرورت این جهان آشنا شویم و برخی دیدگاه‌ها را درباره این سؤال با هم مقایسه کنیم.

مفاهیم سه گانه

به سه دسته قضیه زیر توجه کنید.

عدد چهار زوج است.	دیوار خانه ما سفید است.	عدد هشت فرد است.
مثلث سه زاویه دارد.	خریزه میوه شیرینی است.	تعداد موجودات روی زمین بی نهایت است.
اسب جاندار است.	هوای جنوب کشور گرم است.	مثلث، دایره است.

به نظر شما، رابطه میان این قضایا چگونه است؟ چه فرقی میان این سه دسته قضیه هست؟ آیا ممکن است عدد ۴ زوج نباشد، مثلث شکل نباشد و اسب جاندار نباشد؟

پاسخ منفی است؛ زیرا عدد چهار اگر زوج نباشد، عدد چهار نیست؛ مثلث اگر شکل نباشد، مثلث نیست؛ اسب هم اگر جاندار نباشد، اسب نیست.

اما قضایای دسته دوم چطور؟ آیا ممکن است دیوار سفید نباشد و خربزه شیرین نباشد و هوای جنوب گرم نباشد؟ پاسخ مثبت است؛ یعنی، با اینکه دیوار خانه ما فعلاً سفید است، اما می تواند سفید نباشد. خربزه هم می تواند شیرین نباشد. هوای جنوب نیز می تواند گرم نباشد.

پس، می توان گفت محمول های قضایای دسته اول برای موضوعشان «ضروری» هستند؛ اما محمول های قضایای دسته دوم برای موضوعشان ضروری نیستند بلکه ممکن هستند؛ یعنی، هم می توانند این محمول را بپذیرند و هم نپذیرند.

اکنون به قضایای دسته سوم نگاه می کنیم. می بینیم که در هر سه قضیه، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیر ممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت فرد باشد، موجودات روی زمین نامحدود باشند و مثلث، دایره باشد.

تمرین

در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

۱ مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ تر از ضلع سوم است.

۲ ارتفاع و میانه یکی است.

۳ مجموع زوایای مثلث سه قائمه است.

تا اینجا با سه مفهوم «ضرورت»، «امکان» و «امتناع» تا حدودی آشنا شدید.

حال پرسش این است که نسبت «وجود» و «هستی»، به عنوان یک محمول، با موضوع هایش چگونه نسبتی است؛ مثلاً وقتی می گوییم «زمین هست»، «انسان هست» و «خدا هست»، رابطه «هستی» با زمین، انسان و خدا رابطه امکانی است یا ضروری یا امتناعی؟

ابتدا فعالیت زیر را انجام دهید تا پس از آن، پرسش طرح شده را بررسی کنیم.

تعیین رابطه

اگر بخواهیم وجود را محمول موضوعات زیر قرار دهیم، به نظر شما رابطه میان وجود با این موضوعات، از نوع «ضرورت» خواهد بود یا «امکان» یا «امتناع»؟

خاک	مهربانی	سوختن	سرد شدن	دیو	عدد بی نهایت	شریک خدا	فرشتگان	دریایی از جیوه	روح	پرنده	انرژی	الکتروسیته

ممکن الوجود بودن اشیاء

در درس قبل، گفتیم که ابن سینا مغایرت میان وجود و ماهیت را به خوبی تبیین کرده است. وی از این بحث خود استفاده کرد و نظر دیگری را که فارابی و قبل از او، ارسطو به اجمال بیان کرده بودند، توضیح داد. ابن سینا می گوید: وقتی به ذات و ماهیت اشیاء پیرامون خود نگاه می کنیم، می بینیم که میان این ماهیات و وجود یک رابطه «امکانی» برقرار است؛ یعنی ذات و ماهیت اشیاء به گونه ای نیست که حتماً باید باشد. همچنین، به گونه ای هم نیست که بودن آنها محال باشد. این اشیاء ذاتاً می توانند باشند یا نباشند. به تعبیر دیگر، این اشیاء ممکن الوجودند.

طرح یک سؤال

در اینجا این سؤال مهم پیش روی فلاسفه قرار می گیرد: اگر انسان، گیاه، حیوان و همه چیزهایی که این جهان را تشکیل داده اند، ذاتاً و ماهیتاً نسبت به وجود حالت «امکان» دارند، چگونه از حالت امکانی خارج شده و موجود شده اند؟ به عبارت دیگر، چرا «موجود بودن» برای این ماهیات «ضرورت» پیدا کرده است؟

قبل از بیان پاسخ فلاسفه به سؤال فوق، به این توضیح توجه کنید: درست است که رابطه میان دیوار و سفیدی یک رابطه امکانی است، یعنی دیوار ممکن است سفید باشد و ممکن است نباشد؛ اما اگر دیوار خانه ما سفید شد، معلوم می شود که این حالت امکانی از بین رفته و رابطه «ضرورت» برقرار شده است؛ و الاً دیوار خانه سفید نمی شد. همچنین، درست است که رابطه میان «وجود» و «گیاه» یک رابطه امکانی است اما اگر گیاه موجود شد، معلوم می شود که رابطه ضرورت میان وجود و گیاه برقرار شده است؛ یعنی وجود برای گیاه ضرورت پیدا کرده است.

اکنون بار دیگر به سؤال برگردیم: چرا انسان، گیاه، حیوان و سایر اشیاء که نسبت به وجود رابطه امکانی

داشته‌اند، از این رابطه خارج شده‌اند و وجود برای آنها ضروری شده است و موجود شده‌اند؟

ابن سینا با سؤال کننده همراهی می‌کند و می‌گوید: آری، درست است. نمی‌شود که چیزی ذاتاً نسبت به وجود حالت امکانی داشته باشد و ممکن الوجود باشد و خود به خود از حالت امکان خارج شود و وجود برایش ضروری گردد و موجود شود. به عبارت دیگر، این اشیاء، که ذاتاً ممکن الوجودند، تا واجب الوجود نشوند، موجود نمی‌شوند و چون ماهیتاً واجب الوجود نیستند، عاملی دیگر این ماهیات را واجب الوجود کرده و به آنها وجود بخشیده است. پس، همه ماهیاتی که موجودند، به واسطه عاملی دیگر واجب الوجود شده‌اند. به عبارت دیگر، «واجب الوجود بالغیر»ند. ابن سینا می‌گوید: اشیاء جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چون ذاتاً ممکن الوجودند، به واجب الوجود بالذاتی نیاز دارند که آنها را نسبت به وجود از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند. واجب الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی. بی‌نهایت شدن تعداد اشیاء جهان، نیازشان را به واجب الوجود بالذات برطرف نمی‌سازد، بلکه آنها را همچنان نیازمند نگره می‌دارد. ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است:

۱ واجب الوجود بالذات

۲ واجب الوجود بالغیر.

پیام اصلی ابن سینا و پیروان او: موجودات جهان بر حسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

تفکر

درباره دو سؤال زیر فکر کنید و پاسخ دهید.

۱ اگر وجود برای حقیقتی ضرورت ذاتی داشته باشد، آیا آن ذات می‌تواند موجود نشود؟ چرا؟

۲ اگر وجود برای امری امتناع ذاتی داشته باشد، آیا آن امر می‌تواند از امتناع خارج گردد و موجود شود؟ چرا؟

.....

.....

.....

نگاهی به تاریخ

نکته

روزی بوعلی در دکان نانوايي بود. بهمینار که در آن زمان هنوز کودک بود، آمد و به نانوا گفت: «یک ذره آتش برای آتش گیره می خواهم». نانوا گفت: «آتش را که این طور نمی شود برد؛ برو ظرفی بیاور». کودک فوراً مشتش را پر از خاکستر کرد و گفت: «آتش را اینجا بگذار». بوعلی که از تیزهوشی بهمینار خوشش آمده بود، به سراغ پدر و مادر او رفت و از آنان خواست که کودکشان را برای تعلیم به وی بسپارند. بهمینار بعدها از فیلسوفان بزرگ شد.

فلاسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات واجب الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را «برهان وجوب و امکان» نامیده اند.^۱ توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت می کرده است، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت. در جهان اسلام نیز فلاسفه ای مانند بهمینار، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از این برهان استفاده کرده اند. ملاصدرا و صدرائیان این برهان را ارتقا بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان قوی تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.^۲

ملاصدرا می گوید، به جای نگاه کردن به ماهیت و مشاهده حالت امکانی آن نسبت به وجود و عدم، اگر به دو واقعیت نگاه کنیم، می بینیم که این واقعیات، عین وابستگی و نیازند؛ در میان این موجودات، نمی توان موجودی را یافت که وابستگی به غیر و نیازمندی سراسر وجودش را فرا نگرفته باشد. وی این «وابستگی» و «فقر وجودی» را «امکان فقری» نامید تا آن را از «امکان ماهوی» - که ابن سینا بیان می کرد - جدا کند.

وی می گوید، این فقر و نیاز ذاتی که در موجودات مشاهده می کنیم، باید به منبعی متصل باشد که از غنای ذاتی و بی نیازی برخوردار است. آن غنی بالذات، همان خداوند متعال است که همه موجودات به او وابسته اند.

پس، از نظر ملاصدرا وجود دو گونه است:

۱ وجود بی نیاز و غیروابسته

۲ وجودهای نیازمند و وابسته.^۳

طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات الهی آتی پرتو

ابن سینا:

امکان ماهوی موجود

واجب بالغیر بودن موجود

ملاصدرا:

امکان فقری موجود

عین نیاز و وابستگی به واجب

۱. ابن سینا، این برهان را برهان صدیقین نامیده است (الاشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۶۶). انتخاب کلمه صدیقین با الهام از آیات قرآن کریم و مقام صدیقین در قرآن بوده است.

۲. دستگاه فلسفی ملاصدرا که به حکمت متعالیه مشهور است، مبتنی بر اصل اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است که به بحث های تخصصی بیشتر نیاز دارد.

۳. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم از علامه طباطبایی، ج ۵، ص ۱۱۶ تا ۱۲۴ و مبدأ و معاد از عبدالله جوادی آملی، ص ۱۳۳

عنایت خویش را باز گیرد، کل موجودات نابود می گردند و نور آنها خاموش می شود. ملاصدرا می گوید:

به هر جادانه‌ای در باغ و راغی است
درون مغز او روشن چراغی است
بود نامحرمان را چشم و دل کور
وگرنه هیچ ذره نیست بی نور
بخوان تو آیه نور السموات
که چون خورشید یابی جمله ذرات
که تا دانی که در هر ذره خاک
یکی نوری است تابان گشته، زان پاک

به کار بندیم

۱ مفاهیم مرتبط با هم را مشخص کنید و با آنها قضیهٔ موجه یا سالبه بسازید. سپس، رابطهٔ میان موضوع و محمول را از حیث وجوب، امکان و امتناع مشخص کنید.

– مثلث، جهان، مربع، فریاد، پیراهن حسن، عدد سه

– چهار ضلع، نابود، سه ضلع، آبی، بلند، زوج

۲ رابطهٔ وجود برای کدام یک از موضوعات زیر ضروری یا امکانی و یا امتناعی است؟

خداوند	انسان	شریک خداوند	آخرت	دریای جیوه	مستطیل	جمع شب و روز

۳ آیا موجودات عالم را می توان به واجب و ممکن تقسیم کرد؟ اگر تقسیم به واجب و ممکن مناسب نیست، کدام تقسیم مناسب است؟

۴ کدام گزینه صحیح است؟

اگر ماهیتی را در نظر بگیریم اما آن را در جهان نیابیم، معلوم می شود که:

(الف) این ماهیت ذاتاً نمی تواند موجود شود.

(ب) این ماهیت هنوز از حالت امکانی خارج نشده است.

(ج) علتی نیست که بتواند آن را به وجود بیاورد.

جهان علی و معلولی

انسان از همان اوایل کودکی که زبان می‌گشاید، از «چیستی» و «چرایی» اشیاء پرسش می‌کند. برخی از کودکان که روحیه پرسشگری بیشتری دارند، بعد از شنیدن پاسخ هر سؤال، «چرا»ی بعدی را مطرح می‌کنند؛ به طوری که گاه پدر و مادر نمی‌توانند پاسخی قانع کننده و مناسب سن آنها بیابند و بنابراین، می‌کوشند حواس این کودکان را به موضوع دیگری جلب کنند. این چراها همراه با بزرگ شدن کودک ادامه می‌یابد و در طول حیات او به شکل جدی تری مطرح می‌شود.



تفکر

آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که او «چرا» می‌گوید یا ساختار جهان چنان است که او را به «چرا» گفتن می‌کشاند؟ آیا پرسش‌های کودک صرفاً تقلیدی از بزرگ‌ترهاست یا واقعاً متوجه چیزی می‌شود که انگیزه سؤال کردن را در او زنده می‌کند؟

.....

.....

رابطه علیت

یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی، مسئله علیت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه وادار کرده است، مسئله علیت و معلول باشد. همان‌طور که اندیشه یک فرد از همان کودکی با این مسئله گره می‌خورد، انسان نیز از همان ابتدای ظهور خود بر روی این کره خاکی به دنبال علیت‌یابی بوده و برای یافتن علل پدیده‌ها تلاش کرده است.

مقصود از «علت» و «معلول» و رابطه «علیت» چیست؟

علت چیزی است که وجود معلول متوقف بر آن است و تا آن نباشد، معلول هم پدید نمی‌آید؛ یعنی، در وجود خود بدان نیازمند است. معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر - که همان علت است - می‌گیرد؛ یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است. پس، رابطه علیت رابطه‌ای وجودی است که در آن یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می‌دهد. به عبارت دیگر، تا علت نباشد معلول موجود نخواهد شد. کلمه «چرا» بازتابی از همین رابطه است. «چرا» یعنی «به چه علت»، «علت این حادثه چیست».

توجه داشته باشیم که رابطه علیت رابطه‌ای وجودی است، یعنی یکی وجودش وابسته به وجود دیگری است؛ یعنی مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می‌شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می‌گردد.

ذهن	واقعیت
دلیل	علت
↓	↓
نتیجه	معلول

انسان با سؤال «چرا» می‌کوشد از طریق استدلال، رابطه‌های علی میان پدیده‌ها را بشناسد.

مقایسه*

میان موجودات مختلف رابطه‌های گوناگونی وجود دارد که یکی از آنها رابطه علیت است. در جدول زیر، اشیائی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید رابطه یا رابطه‌هایی میان آنها پیدا کنید؟ نام آن رابطه‌ها را بنویسید.

اشیاء	نوع رابطه
بدنهٔ پل و ستون‌های زیر آن	رابطهٔ اتکا (تکیهٔ بدنه به ستون‌ها)
زمین و اشیای روی آن	
استاد و شاگرد	
کارفرما و کارگر	
اجزای یک ساعت	
تفاوت اساسی این قبیل رابطه‌ها با رابطهٔ علیت چیست؟	
.....	
.....	

چگونگی درک رابطهٔ علیت

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که کودک چگونه متوجه رابطهٔ «علیت» می‌شود.

آیا درک این رابطه مادر زادی است؟

کودک این درک را از طریق تجربه و حس درک کرده است یا از راه عقل و استدلال عقلی و یا از راهی دیگر؟

تأمل

قبل از اینکه نظر فیلسوفان را بیان کنیم، خودتان در این باره بیندیشید و بگویید کودک چگونه این رابطه را درک می‌کند؟

.....

.....

دیدگاه فیلسوفان اروپایی

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت معتقد بود که اصل علیّت بدون دخالت تجربه به دست می آید و جزء مفاهیم اولیه و بدیهی است که انسان از آن درک فطری دارد.^۱

اما تجربه گرایان (امپریست‌ها)^۲ چون هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می کنند، معتقدند که انسان از طریق حس به توالی پدیده‌ها پی می برد و رابطه علیّت را بنا می نهد. آنان می گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید، روشن و با ناپدید شدن آن، تاریک شده است، انسان متوجه رابطه‌ای میان این دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی شود و اسم این رابطه را «علیّت» گذاشته است.

البته، در میان فیلسوفان تجربه گرا، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او که اساساً تجربه گراست و امکان معرفت از طریق استدلال عقلی و بدون تجربه را رد می کند و می گوید درک علیّت از این طریق هم ممکن نیست؛ چون علیّت مفهومی فراتر از حس است. حس فقط می تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می شود اما اینکه خورشید «علّت» روشنی زمین است چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست. او می گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن، در ذهن ما چنین «تداعی» می شود که خورشید «علّت» روشن شدن زمین است و این تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما عادت کرده‌ایم چیزی را علت چیزی دیگر بنامیم.^۳

کانت، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم، وقتی این نظر هیوم را مطالعه کرد، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و در صدد برآمد که راهی بیابد تا بتواند جایگاه اصل علیّت را حفظ کند. او چون می دانست که دانش بشر متکی به این اصل است و دانشمندان علوم طبیعی با پذیرش ضمنی این اصل، در جست‌وجوی علل



کتاب «تأملات» یکی از کتاب‌های مهم دکارت است که در آن مبادی فلسفه او تبیین می شود.



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علیّت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت آدمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاق» و «گفت و شنود درباره دین طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲. در بخش معرفت‌شناسی کتاب فلسفه سال یازدهم با تجربه گرایان آشنا شدیم.

۳. سرگذشت فلسفه، براین مگی، صفحه ۱۱۲، تاریخ فلسفه کاپلستون ج ۵، ص ۲۹۵. بحث در مابعدالطبیعه، ژان وال، ص ۳۲۲.

حوادث برمی آیند، بعد از تأملات فراوان به این نتیجه رسید که مفهوم علیت و رابطه علت و معلول جزء مفاهیم پایه‌ای ذهن است و خودش در ذهن بوده و از جایی کسب نشده است؛ یعنی ساختار ذهن بشر به گونه‌ای است که برخی از مفاهیم، از جمله مفهوم علت و معلول، را نزد خود دارد. به عبارت دیگر، دیدن اشیاء به صورت علت و معلول، امری ذهنی (سوبژکتیو) است نه عینی (ابژکتیو).

دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان

فلاسفهٔ مسلمان می‌گویند، اصل علیت یک قاعدهٔ عقلی است و از تجربه به دست نمی‌آید؛ زیرا هر دادهٔ تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. آنان می‌گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی‌یابد که پدیده‌ها خود به خود به وجود نمی‌آیند؛ زیرا «اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، باشد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال است».

ابن سینا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می‌کرده است، به گونه‌ای از علیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است. وی می‌گوید: آری، درک این رابطه و پی بردن به «علیت» از طریق تجربه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط به دنبال هم آمدن یا همراه هم آمدن برخی پدیده‌ها را می‌یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علیت» نیست. لذا طبیعی است که کسی که صرفاً تجربه‌گراست، نمی‌تواند تبیین قانع‌کننده‌ای از علیت اراده کند.

البته، بعد از درک علیت، برای اینکه علت حوادث طبیعی را بدانیم، باید از حس و تجربهٔ خود استفاده کنیم. کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد. کودک وقتی صدایی می‌شنود، رویش را به سمت صدا برمی‌گرداند تا عامل آن را شناسایی کند.

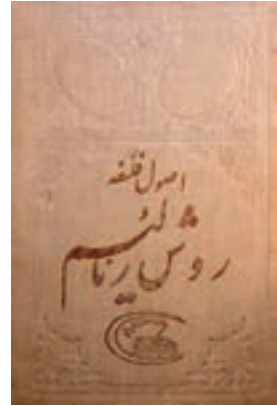
مقایسه

سه دیدگاه ذکر شده دربارهٔ اصل علیت را با هم مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

۱. الهیات شفا، ابن سینا ص ۳، فارابی، ابن سینا و دیگر فیلسوفان مسلمان بیان می‌کنند که اصل علیت - یعنی هر حادثه‌ای نیازمند علت است - از شاخه‌های اصل «امتناع اجتماع و ارتفاع دو نقیض» است به این نحو که اصل «امتناع ترجیح بلا مرجح» از اصل «امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین» به دست می‌آید و اصل علیت از اصل امتناع ترجیح بلا مرجح، حادث آن چیزی است که وجودش از خودش نیست و وجودش نو و حادث است. حال اگر علتی به او وجود نداده باشد، به معنای این است که بدون مرجح پدیده آمده و این، امری محال است.

➤ سنخیت علت و معلول

انسان علاوه بر اینکه درک می کند که هر حادثه‌ای علت می خواهد، درک می کند که هر معلولی از هر علتی پدید نمی آید بلکه هر معلولی از علت خاصی صادر می شود و پدید می آید. فیلسوفان این اصل را «سنخیت میان علت و معلول» می نامند و می گویند همه انسان ها، طبق همین اصل رفتار می کنند؛ مثلاً برای باسواد شدن درس می خوانند، برای سلامتی ورزش می کنند و غذای سالم می خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن استفاده می کنند.



علامه طباطبایی و استاد مطهری اصل سنخیت را همچون خود اصل علت یک اصل عقلی می دانند. آنان بحث دقیقی در این باره در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم کرده اند که می تواند تکمیل کننده بحث کتاب باشد.

فیلسوفان - به جز فیلسوفان تجربه گرا - می گویند که این اصل نیز مانند خود اصل «علیت» یک اصل عقلی است. یکی از نتایج اصل سنخیت آن است که انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد؛ به همین سبب، می کوشد ویژگی های هر شیء را بشناسد و به تفاوت های آن با اشیاء دیگر پی ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند. البته برای اینکه بدانیم هر علتی چه معلول خاصی دارد، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی آثار و معلول های هر علتی را شناسایی کنیم. آنان می گویند با قبول اصل سنخیت است که می توان برای نظم دقیق جهان پشتوانه عقلی قائل شد و دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می کنند. آنان وقتی با پدیده ای مواجه می شوند و می خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارد و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست و جو می کنند تا اینکه به علت ویژه آن دست یابند.

➤ بررسی

۱ آیا می توانید در میان رفتارهای آدمیان موردی را مثال بزنید که نشان دهد اصل سنخیت علت و معلول مورد پذیرش آنها نیست؟

۲ کسانی که این اصل را یک اصل تجربی می دانند، می گویند: «بنابر آنچه تاکنون تجربه کرده ایم، علت های خاص، معلول های خاص خود را دارند و نمی توانیم این اصل را به علت هایی که تجربه نکرده ایم، تعمیم

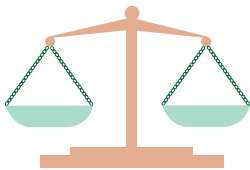
دهیم، «نظر شما چیست؟»

.....
.....

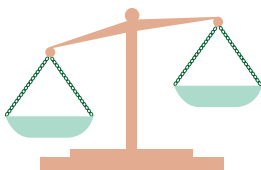
➤ وجوب علی و معلولی

در درس قبل با مفاهیم امکان، وجوب و امتناع آشنا شدید و آموختید که اشیاء در ذات و ماهیت خود، ممکن الوجود بوده‌اند و اکنون که موجودند، وجود برای آنها ضروری شده است و ضرورت وجود پیدا کرده‌اند.

اکنون که درباره علت و معلول سخن می‌گوییم، جا دارد این سخن ابن سینا را بررسی کنیم که «آنچه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است». معلول با قطع نظر از علت، «امکان ذاتی» دارد؛ یعنی ذات و ماهیت آن نسبت به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. پس، علت به معلول خود ضرورت وجود می‌بخشد و معلول را موجود می‌کند. به عبارت دیگر، معلول که در ذات خود ممکن الوجود است و فقط امکان موجود شدن را دارد، توسط علت، واجب الوجود می‌شود و لباس هستی می‌پوشد. چنین واجب الوجودی را «واجب الوجود بالغیر» می‌نامند.^۱



حالت امکان و تساوی



خروج از امکان و تساوی

دو کفه ترازو: حالت یک معلول را که ذاتاً ممکن الوجود است، می‌توان به ترازویی تشبیه کرد که دو کفه آن به حالت تعادل در برابر یکدیگر ایستاده‌اند و هیچ کفه‌ای بر کفه دیگر فزونی ندارد. شیء ممکن الوجود نسبت به وجود و عدم چنین حالتی دارد. در اینجا عاملی بیرونی لازم است که یکی از کفه‌های ترازو را بر دیگری فزونی بخشد و ترازو را از تعادل خارج نماید. عقلاً محال است که بدون وجود هیچ عاملی، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند. این عامل بیرونی در مورد شیء ممکن الوجود، همان علت است.

۱. ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلامی قرن دهم هجری، این بحث را ارتقا داد و وارد مرحله جدیدی کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به جلد ششم مجموعه آثار استاد مطهری، ص ۶۴۱ تا ۷۱۸ مراجعه کنید.

۱ مواردی که در زیر می آید، از نظر فیلسوفان، از نتایج اصل «علیّت» و «سنخیت علّت و معلول» است. آنان می گویند، چون هر انسانی این دو اصل را پذیرفته است، این موارد را هم به طور ضمنی قبول دارد. نظر شما در این باره چیست؟ نظر خود را روبه روی هر مورد بنویسید.

نتایج اصل علیّت	نقد و نظر
نبود اتفاق در عالم ^۱	
وجود نظم و پیوستگی	
امکان پیش بینی رخدادها	
امکان پیشگیری از برخی حادثه ها	
امکان پژوهش و تحقیق	
تنظیم امور زندگی	
به وجود آمدن شاخه های مختلف دانش	

۲ دیدگاه های زیر، نظر کدام یک از فلاسفه است؟

- علیّت حاصل توالی پدیده هاست.
- علیّت جزء ساختار ذهن انسان هاست.
- چون انسان از جهت ذاتی ممکن است، نیاز به علت دارد.
- چون انسان از جهت وجودی فقیر است، نیاز به علت دارد.
- چون انسان وجودی وابسته دارد، نیاز به علت دارد.
- اصل علیّت یک اصل تجربی است.
- اصل علیّت یک اصل کاملاً عقلی است.

۳ شعر زیر کدام اصل را تأیید می کند؟ شرح دهید.

چو بد کردی مشو غافل زآفات که واجب شد طبیعت را مکافات

۱. در زندگی روزانه، به علت علم محدود ما حوادثی رخ می دهد که ما آنها را اتفاقی می نامیم؛ مثلاً شخصی برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد مقدس سفر می کند و بدون اینکه از قبل بداند، دوستش را در آنجا ملاقات می کند. منظور از اتفاق در فلسفه این قبیل امور نیست. بلکه رخداد بدون علت است.

کدام تصویر از جهان؟

«اتفاق» از کلماتی است که در گفت‌وگوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد. مردم برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می‌شمارند و برخی دیگر رانه. برخی از فیلسوفان نیز گاهی از واژه «اتفاق» استفاده کرده‌اند؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه‌ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتناهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می‌کرده‌اند. برخورد اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیاء فعلی در جهان شده است.^۱



۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۸۸.

شکل دیگری از اتفاق که در دوره‌های اخیر مطرح شده، در گفته‌های برخی دانشمندان زیست‌شناس، از جمله داروین، آمده است؛ آنان می‌گویند: از ابتدای پیدایش موجود زنده بر روی زمین، ۳/۵ میلیارد سال می‌گذرد. طی این سال‌ها جانداران بی‌شماری پدید آمده‌اند اما بیشتر آنها، به علت ناسازگاری اندام‌ها و اعضای بدنشان با محیط زندگی، از بین رفته‌اند. فقط آن دسته از جانداران که تغییرات اندامی‌شان «اتفاقاً» سازگار با محیط بوده است؛ به حیات خود ادامه داده و رشد کرده‌اند و اگر در این میان تکاملی رخ داده، اتفاقی بوده است.

امروزه، برخی از دانشمندان می‌گویند که جهان کنونی ما، یعنی این میلیاردها کهکشان، با یک انفجار بزرگ – بیگ‌بنگ – آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است. بیان آنان دربارهٔ این انفجار به گونه‌ای است که مفهوم «اتفاق» را به خاطر می‌آورد. از این رو، جای این پرسش هست که آیا چیزی بوده که به‌طور اتفاقی منفجر شده است یا شرایطش به گونه‌ای بوده که پذیرای چنین انفجاری شود؟

اصطلاح دیگری که برخی از مردم آن را به کار می‌برند، اصطلاح «شانس» است. برخی شانس را عامل موفقیت یا عدم موفقیت می‌دانند و معتقدند که شانس برخی از افراد بیشتر و شانس بعضی دیگر کمتر است.

نظر شما در این باره چیست؟

آیا واقعاً در جهان امر اتفاقی داریم؟

آیا می‌توان برخی از امور را به شانس نسبت داد؟

یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه و نقد و تصحیح یا تعمیق آنها بوده است. ابن‌سینا که خود این دقت را دارد و آن را از وظایف فیلسوفان می‌شمارد، در مهم‌ترین کتاب فلسفی خود، یعنی «الهیات شفا»^۱، هم دربارهٔ «اتفاق» و هم دربارهٔ «شانس» سخن گفته و تلاش کرده است نظر مردم را در مورد این مفاهیم تصحیح نماید. از همین رو، لازم است که ما نیز در ادامهٔ بحث علیّت نظری به این مفاهیم بیندازیم و جنبهٔ فلسفی آنها را روشن کنیم؛ به خصوص که امروزه مفهوم اتفاق نه تنها نزد عامهٔ مردم بلکه در علوم نیز کاربرد پیدا کرده است. قبل از ورود به بحث «اتفاق»، به درس قبل نگاهی می‌افکنیم و برخی از لوازم اصل علیّت را مرور می‌کنیم.

۱. شفا، بخش الهیات، مقالهٔ ششم، فصل پنجم و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷ (درس‌های الهیات شفا)، ص ۳۵۶ و مابعد الطبیعه ژان وال، ص ۸۷۷.

لوازم علیّت در جهان

پذیرش اصل «علیّت»، زمینه‌ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیاء پیرامونی است. با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی شان پی می‌بریم و با مواجهه با هر پدیده‌ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی‌آییم.

اصل «وجوب بخشی علت به معلول»، جهان را تابع رابطه‌ای ضروری و حتمی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می‌کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می‌شود و وجوب وجود پیدا می‌کند. باغبان بر همین اساس بذر می‌کارد و آن را آبیاری می‌کند و راننده با همین مینا خودرویش را روشن و به جلو هدایت می‌کند.

اصل «سنخیت میان علت و معلول»، نظم خاصی در جهان برقرار می‌کند و به ما می‌فهماند که هر چیزی نمی‌تواند منشأ هر چیزی شود و هر چیزی از هر چیزی پدید نمی‌آید. علت‌های خاص معلول‌های خاص دارند و هر معلولی نیز از علت خاص خود سرچشمه می‌گیرد.

اصل

لازمه و نتیجه اصل

۱ اصل علیت

۱ ارتباط و پیوستگی

۲ اصل وجوب بخشی علت به معلول

۲ تخلف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی

۳ اصل سنخیت میان علت و معلول

۳ نظم و قانونمندی میان پدیده‌ها

بررسی

انکار هر یک از اصول بالا یا تردید کردن در آنها، چه تبعاتی دارد؟

..... الف) انکار اصل اوّل یا تردید در آن:

..... ب) انکار اصل دوم یا تردید در آن:

..... ج) انکار اصل سوم یا تردید در آن:

معانی اتفاق

اتفاق در معانی زیر به کار می‌رود:

معنای اول اتفاق این است که میان علت و معلول آن رابطه حتمیت وجود ندارد. چه بسا یک علت موجود شود اما معلول آن پدید نیاید؛ مثلاً همه عوامل پیدایش باران موجود باشند، اما باران نیارد و چه بسا یک معلول بدون وجود علت پیدا شود، مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خودبه خود باران بیارد.

معنای دوم اتفاق این است که ممکن است از هر علتی هر معلولی پدید آید؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود؛ یعنی سختی میان علت و معلول وجود ندارد.

معنای سوم اتفاق، نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظام‌ها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی‌روند.

اتفاق معنای چهارمی هم دارد که بعد از تحلیل و بررسی این سه معنا بیان خواهد شد.

بررسی سه معنای اتفاق

الف) بررسی معنای اول اتفاق: بنابر آنچه در درس‌های دوم و سوم آمد، فیلسوفی یافت نمی‌شود که به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد. همه فیلسوفان چنین اتفاقی را انکار می‌کنند و می‌گویند هر معلولی به علت نیاز دارد و نمی‌تواند بدون علت موجود شود.

البته، برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می‌کنند که در برخی موارد، در عین وجود علت، معلول پدید نمی‌آید و بر این اساس، می‌پندارند، میان علت و معلول، رابطه ضروری وجود ندارد.

توضیح: در آنجا که معلول ناشی از مجموعه چند عامل است که روی هم، علت پدید آمدن آن معلول اند، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و مجموعه عوامل را «علت تامه» می‌نامند؛ مثلاً نوشتن روی کاغذ معلول عواملی از قبیل وجود انسان، وجود قلم، گرفتن قلم در دست، اندیشه کردن، اراده کردن و چندین عامل دیگر است. پس، نوشتن وقتی محقق می‌شود که همه عوامل دخیل در آن موجود باشند. حتی اگر یک عامل هم نباشد، مثلاً فرد اراده نکند، نوشتن پدید نخواهد آمد. حال، ممکن است برخی افراد بدون توجه به «اراده کردن» چنین تصور کنند که همه عوامل نوشتن وجود دارد ولی نوشتن صورت نمی‌گیرد.

ب) بررسی معنای دوم اتفاق: اتفاق به این معنا نیز از نظر بسیاری از فلاسفه، از جمله ابن سینا و ملاصدرا و علامه طباطبایی و برخی فیلسوفان اروپایی، امکان‌پذیر نیست. آنان می‌گویند اگر کسی به طور جدی و دقیق اصل سختی میان علت و معلول را به طور جدی و دقیق انکار کند و پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی را ممکن بداند، به هیچ کاری اقدام نخواهد کرد؛ مثلاً نمی‌تواند برای رفع عطش آب بیاشامد؛ زیرا میان آب و رفع عطش رابطه‌ای

مشاهده نمی کند.

علاوه بر این، چنین فردی نمی تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را تبیین کند و دلیل آن را به دست آورد. او حتی نمی تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده ها دعوت کند. انکار اصل سنخیت، بی اعتباری همه علوم و پذیرش هرج و مرج در جهان را به دنبال دارد.

ج) بررسی معنای سوم اتفاق: اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیازمند دقت و تأمل بیشتر است، بنابراین، آن را با یک مثال بررسی می کنیم.

از پیدایش زمین چند میلیارد سال می گذرد. در بدو پیدایش زمین هیچ گیاه و حیوان و انسانی روی آن زندگی نمی کرد. چند میلیارد سال طول کشید تا بر اثر تحولات پی در پی اولین موجودات زنده و ساده بر روی این کره پدید آمدند. سپس به تدریج با تحول این موجودات زنده، موجودات زنده کامل تر و کامل تری پدید آمدند تا بالاخره نوبت به خلق کامل ترین موجود زنده کره زمین، یعنی انسان رسید و او قدم بر کره خاکی نهاد.

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا جهت گیری تحولات روی زمین از همان ابتدا به سمت پیدایش انسان بوده است یا اینکه این تحولات، به طور اتفاقی منجر به پیدایش انسان شده اند؟ به عبارت دیگر، آیا می توان گفت که هدف و غایت این تحولات و منتهای این مسیر طولانی حقیقتاً انسان بوده است؟

در پاسخ به این سؤال، فلاسفه به دو دسته تقسیم شده اند:

- آن دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم «اصل علیت»، به «علة العلل» معتقدند و برای مجموعه هستی یک علت حقیقی قائل اند، می گویند هر فرایند طبیعی و هر سیر تحولی در طبیعت، هدف خاصی را تعقیب می کند و سرمنزلی تعیین شده دارد؛ گرچه انسان ها به علت محدودیت های علمی نتوانند همه این اهداف را کشف کنند.
- آن دسته از فیلسوفان که معمولاً به علة العلل معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را انکار می کنند و وجود برخی از فرایندهای تکاملی را در جهان امری اتفاقی به حساب می آورند که از پیش تعیین و پیش بینی نشده است.

مقایسه

دو دیدگاه فوق را با یکدیگر مقایسه کنید و ببینید کدام یک امتیازات بیشتری دارد؟

.....

.....

.....

برای مطالعه



کارل مارکس، فیلسوف و متفکر اجتماعی قرن نوزدهم، سال ۱۸۱۸ در آلمان به دنیا آمد. او پایه گذار مکتبی فلسفی و اجتماعی شد که به نام خودوی، مارکسیسم نامیدند. این مکتب، در قرون نوزدهم و بیستم دست‌مایه جنبش‌های اجتماعی بزرگ و انقلاب‌های متعددی در سراسر جهان شد. بزرگ‌ترین انقلاب مارکسیستی در روسیه تزاری و کشورهای اطراف آن رخ داد که به پیدایش کشور اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. اما این کشور بیش از ۷۰ سال دوام نیاورد و در سال ۱۹۹۱ میلادی از هم پاشید.

کارل مارکس، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، با اینکه به علة‌العلل برای جهان اعتقاد نداشت و اصولاً منکر خدا بود، می‌خواست غایت‌مندی و هدف‌داری در پدیده‌ها را نیز بپذیرد. گویا احساس می‌کرد که نفی غایت‌مندی پدیده‌ها دامن انسان و جامعه انسانی را می‌گیرد و در این صورت، حرکت تکاملی و تکامل معنای خود را برای جامعه انسانی از دست می‌دهد. از این رو، تلاش کرد از طریق دیگری اصل تکامل را در طبیعت و حیات انسانی توضیح دهد. مارکس می‌گوید، در هر پدیده‌ای دو وجه مخالف و متضاد با یکدیگر هست که با هم در نزاع‌اند. او یک وجه پدیده‌ها را «تز^۱» و وجه مخالف آن را «آنتی تز^۲» نامید و معتقد بود که نزاع این دو مانند جنگ میان دو گروه، به حالت سومی منجر می‌شود که «سنتز^۳» و نتیجه نزاع «تز» و «آنتی تز» است. «سنتز» مرحله‌ای کامل تر از شیء را رقم می‌زند و آن پدیده را وارد مرحله دیگری می‌کند. در مرحله جدید، چیزی که سنتز و نتیجه نزاع دو وجه قبل است، خود به «تز» تبدیل می‌شود و در کنار آن «آنتی تز» جدید قد علم می‌کند و نزاعی تازه و در سطحی بالاتر به وقوع می‌پیوندد که نتیجه آن نیز «سنتز»ی جدید، برتر و کامل تر از سنتز قبل است. بدین ترتیب، حرکت تکامل طبیعت و انسان شکل می‌گیرد و پیش می‌رود.

سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است: اگر بپذیریم که در همه پدیده‌ها و حرکت‌ها ردپایی از «تز» و «آنتی تز» هست و نزاع و جنگ عامل حرکت است، چرا و به چه علت «سنتز» که بر ایند این نزاع است، همواره کامل تر از مرحله قبل می‌شود؟ آیا نقشه‌ای در کار است یا این امر به صورت اتفاقی رخ می‌دهد؟ آیا با اتفاق می‌توان حرکت تکاملی را تبیین کرد؟

۱. Thesis

۲. Antithesis

۳. Synthesis

معنای چهارم اتفاق

معنای چهارم اتفاق که بی ارتباط با اصل علیت نیست، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است؛ مثلاً، شخصی برای خرید روزانه به سمت بازار حرکت می کند اما در بین راه دوست خود را می بیند و از دیدن او خوشحال می شود. این شخص وقتی به منزل بازمی گردد، به اعضای خانواده اش می گوید: من امروز اتفاقی دوستم را دیدم و با او درباره فلان موضوع گفت و گو کردم.^۱

به کار ببندیم

۱ به نظر شما، کدام یک از معانی اتفاق صحیح است؟

.....

۲ آیا می توان بدون یک علت بالذات یا علة العلل، که در ادیان الهی آن را «خدا» می نامند، «اتفاق» به معنای سوم را مردود دانست؟

.....

۳ پذیرش «اتفاق» به معنای دوم و سوم چه تأثیری در اندیشه و تفکر و سبک زندگی یک فرد دارد؟

.....

۴ ضرب المثل زیر کدام معنای اتفاق را رد می کند؟ چرا؟

گندم از گندم بروید جو ز جو

.....

۵ شعر زیر انکار کدام معنای اتفاق است؟

وز نما مردم به حیوان برزدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
تا برآرم از ملائک پر و سر

از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر

.....

۱. مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷، ص ۳۵۶.

هیاوا؛ تخصصی ترین سایت مشاوره کشور

۲

پیرامون خدا و عقل



خدا در فلسفه (۱)

تاریخ فلسفه به ما نشان می‌دهد که از همان ابتدای شکل‌گیری فلسفه و تفکر فلسفی، بحث و گفت‌وگو دربارهٔ خدا در جریان بوده و این موضوع در صدر مسائلی قرار داشته است که فیلسوفان بررسی کرده‌اند. اکنون که ما در بحث وجوب و امکان و علت و معلول به این نقطه رسیده‌ایم که موجودات ممکن و معلول متکی به واجب‌الوجودی بالذات و غیرمعلول‌اند، جای آن است که به دیدگاه فیلسوفان دربارهٔ خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این باره را با سایر دیدگاه‌های وی به دست آوریم.



عهد ایران و یونان باستان

بیشتر بدانیم

در کتاب شعر زرتشت نامه آمده است که بهمن از جانب خدا یا نورالانوار به زرتشت نازل می شد و بر او تجلی می کرد. روایت تجلی بهمن بر زرتشت چنین است:

بیامد به زرتشت پاکیزه‌رای
همان روز، بهمن، به امر خدای
درخشنده از نور مانند هور
بپوشیده یک دست جامه ز نور
به زرتشت گفتا که برگوی نام
چه جویی ز دنیا چه داری تو کام؟
بدو گفت زرتشت: کای نیک‌رای
نجویم همی جز رضای خدای
مرادم همه سوی فرمان اوست
از این رو که هر دو جهان زان اوست
به جز راستی می‌نجوید دلم
به گرد کزی می‌نیوید دلم
اگر امر یزدان به‌جای آورم
همه کام دل زیر پای آورم^۱

بیشتر بدانیم

سیزده‌نامه وجود دارد که افلاطون شناسان آنها را منسوب به افلاطون می‌دانند. محتوای نامه سیزدهم نشان می‌دهد که چه فضای سخت و تعصب‌آلودی بر یونان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می‌گوید: «مانا درباره اینکه کدام یک از نامه‌های قبلی من دیدگاه اصلی خودم را دارد و کدام نه، گمان می‌کنم علامتی را که باهم قرار گذاشته بودیم، به یاد داشته باشی. در آغاز هر نامه اصلی و جدی کلمه «خدا» را می‌نویسم و در آغاز نامه‌های دیگر، کلمه «خدایان» را.»

این نامه حتی اگر از افلاطون هم نباشد، گویای فضای شرک‌آلود آن روز است.

الف) ایران باستان: گزارش‌های اسطوره‌ای و نمادینی که از ایران باستان به دست ما رسیده است و نیز نظر فیلسوفانی مانند سهروردی نشان می‌دهد که حکما در آن زمان شناختی روشن از مبدأ هستی داشته‌اند. آنان خدا را نور هستی می‌دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده‌ها را ظاهر می‌سازد و خلق می‌کند. همچنین، مانند بسیاری دیگر از حکما و فیلسوفان، از نخستین پرتو و مخلوق سخن گفته و او را «بهمن» نامیده‌اند. بهمن از نظر آنان وجودی مجرد دارد.^۱
با اینکه آثار مدون و مکتوب چندانی از آن دوره به دست ما نرسیده است، همین گزارش‌های مختصر حکایت از آن دارند که حکیمان دوره باستان ایران، جهان را مخلوق خداوندی حکیم می‌دانسته‌اند.

ب) یونان باستان: فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می‌شمردند؛ مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «آپولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «آرتمیس» خدای عفت و خویشتن‌داری بود. اعتقاد به این خدایان، که تعدادشان به ده‌ها مورد می‌رسید، چنان عمیق بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی‌دادند که کسی با اندیشه شرک‌آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید.»^۲

در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می‌گوید: «افلاطون ابداع‌کننده خدانشناسی فلسفی است.»^۳

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۹۸ و ۹۹.

۲. بیان مِلتوس در دادگاه، که به نمایندگی از شاکیان سخن می‌گفت، سقراط تلاش می‌کرد اندیشه آنتی‌ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه‌ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره‌کننده اصلی جهان است.

۳. A. E. Taylor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۱۳۶.

وی همچنین می گوید: «از نظر افلاطون، کار خداوند هدف دار است. به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.»^۱

افلاطون خداوند را چنین توصیف می کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.»^۲

ارسطو که از قدرت استدلال و منطقی قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند.^۳ این استدلال ها، گرچه قدم های اولیه بوده اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم های بعد را فراهم می کنند. ارسطو در یکی از نوشته های خود می گوید:

«به طور کلی، هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب تر و بهتری نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»^۴

او همچنین در جای دیگری از کتاب خود می گوید:

«نمی شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار

باشد.»^۵

۱. Ibid

۲. رساله تیمائوس، فقرة ۵۲. او همچنین می گوید: «برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال با بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست (قوانین، کتاب چهارم، فقرة ۷۱۶). ترجمه محمدحسن لطفی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰. برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون مادر همه فلسفه های الهی است» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

۳. پیگر، موزخ برجسته فلسفه یونان می گوید: «استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو یافت می شود. او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و والاترین موجود» را اثبات می کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می بخشد؛ به طوری که در طول قرون بعد، پیوسته منتفکران مشتاق را به سمت تلاش هایی تازه به این سو و امی دارد» (مراجعه کنید به مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» از حسین غفاری در مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره بهار و تابستان ۱۳۸۲).

۴. قطعه ۱۶ از کتاب «در باره مابعدالطبیعه» (برگرفته از مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست»).

۵. مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، ص ۳۴۸.

ارسطو بدان دلیل که در بخش مابعدالطبیعه خدا را اثبات می‌کند، ترجیح می‌دهد که بخش مابعدالطبیعی و فلسفی خود را «الهیات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می‌گوید: «سه‌گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies)». سپس می‌گوید: «این آخرین دانش، بهترین علم است؛ زیرا دربارهٔ ارجمندترین موجودات است» (مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، فصل هفتم، ص ۲۶۴).

بعدها، ابن سینا نیز بخش فلسفی کتاب شفای خود را به همین دلیل «الهیات» نامید.

ارسطو در توصیفاتی که از خدا و مبدأ نخستین جهان می‌کند، از عباراتی چون شریف‌ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محزک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر، دارای عالی‌ترین اندیشه و فعلیت تام و کامل و بالذات استفاده می‌کند.^۱ این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می‌داند و او را مبدأ همهٔ امور تلقی می‌کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی‌دارد.

دربارهٔ عبارت‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، ببیندیشید و مقصود ارسطو را از آنها توضیح دهید.

.....

.....

.....



دورهٔ جدید اروپا

با شکل‌گیری دورهٔ جدید اروپا از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا، و حس‌گرا / تجربه‌گرا در فلسفه، دربارهٔ خدا نیز دیدگاه‌های مختلفی ظهور کرد که به‌گونه‌ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این رو، دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان دربارهٔ خدا را بررسی می‌کنیم.

دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیلهٔ او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی به من بدهد.^۲

۱. مابعدالطبیعه، فصل‌های ششم تا دهم.

۲. تأملات در فلسفه اولی، ۳، کلیات، ۴۵، ۲ و ۴۷.

بررسی*

نظر شما درباره این استدلال چیست؟
آیا این استدلال می تواند یک وجود نامتناهی را اثبات کند؟

دیوید هیوم، فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده ایم، می گوید نه تنها دلایل دکارت، بلکه دلایل گذشتگان نیز همه قابل نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می گوید مهم ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. یکی از دلایل این ناتوانی این است که براساس نظم موجود جهان، شما حداکثر می توانید یک ناظم و مدبر را اثبات کنید اما نمی توانید به یک خالق نامتناهی و واجب الوجود بالذات برسید.^۱

بررسی*

نظر دیوید هیوم را بررسی و جنبه های مثبت و منفی آن را مشخص کنید.

کانت، فیلسوف عقل گرای قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود. او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و با وجوب و امکان، ضرورت وجود

۱. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۵، ص ۳۳۳. قبل از هیوم، فیلسوفان تجربه گرایی بودند که به خدا اعتقاد داشتند و می خواستند او را اثبات کنند اما به علت نوع تفکر تجربه گرای خود، از براهین فیلسوفان گذشته کمتر استفاده می کردند. این فیلسوفان، یا می خواستند از نظم جهان به خدا برسند یا از طریق شهود خود به عنوان یک موجود متناهی. از جمله این فیلسوفان، جان لاک و بارکلی فیلسوفان تجربه گرای قبل از کانت بودند که از این راه ها استفاده می کردند.



کتاب نقد قوه حکم اثر کانت

خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصه‌ی یکی از توضیحات او چنین است:

زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان پذیر نیست. اگر انسان‌ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرچو مرج پدید می‌آید و زندگی متلاشی می‌شود.

مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفه‌ی اخلاقی معنا ندارد.

این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود.

حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماوراء دنیای ما نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است.^۱

بررسی*

گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدا را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر، کانت می‌گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و در ذهن خود نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست.^۲

این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.

.....

.....

خدا و معناداری زندگی

بعد از کانت، فیلسوفان حس‌گرا و تجربه‌گرا که جریان غالب فلسفی در اروپا را تشکیل می‌دادند و با توجه به مبنای خود نمی‌توانستند از برهان عقلی محض استفاده کنند، براساس نظرشان درباره‌ی خدا دو دسته شدند: یک دسته مانند هیوم و اوگوست کنت بر آن بودند که چون ما ابزاری جز حس و تجربه برای شناخت نداریم، یا خدایی

۱. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ص ۳۲۰ (Pr.R.125, Ab. 221)، تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۶، ص ۳۱۷ تا ۳۵۳ و مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۸۵۲.

۲. به عبارت دیگر، خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد.

نیست و یانمی توانیم او را اثبات کنیم.

دسته‌ای دیگر مانند ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای اثبات خداوند استفاده کردند. ویلیام جیمز می‌گوید:

«من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما نهفته است.^۱»

بدین ترتیب، در قرن بیستم و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه‌ی میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کردند و نشان دادند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان است، دچار خلأ معنایی و پوچی آزاردهنده‌ای می‌شود.

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش‌های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند و آرامشی برتر به او می‌دهد.

کِرِ کگور، فیلسوف دانمارکی قرن بیستم معتقد است که ایمان هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان عطا می‌کند. خدا انسان مؤمن را برمی‌گزیند و به او ایمان هدیه می‌کند و اگر کسی شایسته‌ی این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.^۲

کاتینگهام، از نویسندگان این حوزه، می‌گوید: قبول خداوند «زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می‌سازد و این امید را می‌دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه‌ای افتاده‌ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می‌توانیم مأمّن و پناهگاهی بیابیم.»^۳

این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می‌کند که پس از سیر نزولی استدلال‌های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنابخشی به زندگی معرفی کنند.



ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲م در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان‌شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب‌های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربه‌ی دینی» از اوست. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.



هانری برگسون در سال ۱۸۵۹م در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب‌های «دو سرچشمه‌ی اخلاق و دین» و «تطور خلاق» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱ درگذشت.



کِرِ کگور در سال ۱۸۱۳م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کپنهاگ در رشته‌ی فلسفه تحصیل کرد. او از بنیان‌گذاران آگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب‌های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب‌های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.

۱. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۸، ص ۳۷۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب ایمان گروی، رضا اکبری مراجعه کنید.

۳. معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی‌زمانی.

بررسی*



داستایوفسکی، رمان نویس برجسته روس، در سال ۱۸۲۱م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱م. درگذشت. برخی از رمان‌های وی عبارت‌اند از: «جنایت و مکافات»، «بله»، «خانه‌اموات» و «خاطرات خانه‌اموات».

داستایوفسکی در رمان «برادران کارامازوف» از قول یکی از شخصیت‌ها می‌گوید:
«اگر خدایی وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»
مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟
چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟
این جمله داستایوفسکی شما را به یاد کدام دیدگاه درباره خدا می‌اندازد؟

بیشتر بدانیم

تولستوی، رمان‌نویس مشهور روس، زمانی که در اوج ثروت و شهرت بود، درگیر بحران معنا شد. او مشاهده می‌کرد کشاورزانی که برایش کار می‌کنند و زندگی ساده‌ای دارند، شادند و از زندگی‌شان لذت می‌برند و به بحران‌هایی که او با آنها روبه‌روست، دچار نمی‌شوند. پس از این بود که به تفکر درباره خدا و جاودانگی روی آورد. او نویسنده آثار بزرگی مانند «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا» و «رستخیز» است.

بیشتر بدانیم

آلبرت اینشتاین می‌گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به‌طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش‌هایی عقلانی است، باید بگویم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا و واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی را هم ندارد.»^۱

۱. دنبایی که من می‌بینم، نوشته آلبرت اینشتاین

بررسی*

دو عبارت زیر را بخوانید و با توجه به آنچه در این درس خوانده‌اید، یکی از آنها را انتخاب کنید و نظر خود را توضیح دهید.

- ۱ اعتقاد به خدا نیازی درونی است. از این رو، انسان به سوی این نیاز درونی حرکت می‌کند و با این اعتقاد، به زندگی خود معنا و ارزش می‌دهد. بنابراین، بدون استدلال بر وجود خدا هم می‌توان این نیاز را برطرف کرد.
- ۲ اعتقاد به خدا یک نیاز درونی است و فرض جهان بدون خدا تصویری مبهم و بدون معنا از جهان به ما می‌دهد اما وقتی این نیاز با اثبات وجود خدا همراه باشد، جایگاه خدا در زندگی استحکام و پایداری بیشتری می‌یابد.

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۴ تا ۹
- ۲ رساله تیمائوس از مجموعه آثار افلاطون
- ۳ تأملات در فلسفه اولی، رنه دکارت، ترجمه احمد احمدی
- ۴ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی زمانی
- ۵ خدا در فلسفه، بهاء‌الدین خرمشاهی
- ۶ تاریخ خداپاوری، کارن آرمسترانگ، ترجمه خرمشاهی و بهزاد سالکی
- ۷ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی

خدا در فلسفه (۲)

در درس قبل، گزارش مختصری از نظرات فلاسفه باستان و فلاسفه دوره جدید اروپا درباره خدا داده شد. در این درس می‌خواهیم نظرات فیلسوفان اسلامی در این باره را بررسی و در حد مقدور با یکدیگر مقایسه کنیم.

خوب است در همین جا توجه کنیم که بحث فیلسوف، خواه مسلمان، خواه مسیحی و خواه پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که از این روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی محض، تجاوز نکند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید. بنابراین، فیلسوف کسی نیست که عقیده‌ای نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی عقیده‌ای را پذیرفته و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع کند. فیلسوف معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع می‌کند.

▶ اثبات وجود خدا از طریق عقل و استدلال

با اینکه برخی از فلاسفه اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که وجود خدا را نمی‌توان از طریق عقل و استدلال عقلی اثبات کرد، اما فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر، نظرشان بر این است که اثبات وجود خدا^۱ از طریق استدلال عقلی امکان‌پذیر است. از همین رو، هر کدام از این فلاسفه تلاش کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.

۱. اگرچه «خدا» و «الله» دو اصطلاح دینی‌اند، اما از نظر فلاسفه، همین خدا، واجب‌الوجود، مبدأ هستی و علت نخستین همه موجودات هم هست.

مقایسه *

نظر فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، به دیدگاه کدام فیلسوف اروپایی نزدیک است و با نظر کدام فیلسوف تفاوت دارد؟

.....

.....

تطبیق

در کتاب فلسفهٔ سال قبل با دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ ابزار شناخت آشنا شدید. اکنون توضیح دهید که آیا میان آن دیدگاه و نظر آنان دربارهٔ امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، رابطه‌ای هست یا نه.

.....

.....

استدلال فارابی



بیان فارابی برای اثبات وجود خدا چنین است:

الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

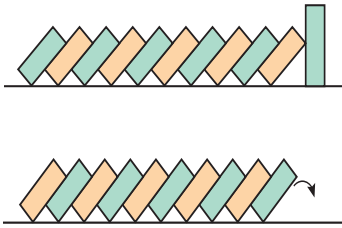
ب) وجود علت بر وجود معلول مقدم است و وجود معلول مشروط به وجود علت است.

یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.

ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است.

اکنون اگر سلسلهٔ علت‌ها بخواهد تا بی نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، «تسلسل^۱ علل نامتناهی» پیش می‌آید و چنین تسلسلی محال است؛ زیرا اگر سلسلهٔ علت‌ها بخواهد تا بی نهایت به عقب برود، اصلاً نوبت به معلولی که هم‌اکنون پیش روی ماست، نمی‌رسد. به عبارت دیگر، ابتدا داشتن سلسلهٔ بی نهایت قرار دارد، خود متناقض و غیرممکن است.

۱. کلمهٔ «تسلسل» از کلمهٔ «سلسله»، به معنای زنجیر است. فلاسفه ترتیب معلول‌ها بر علت‌ها را به حلقه‌های زنجیر تشبیه می‌کنند که به ترتیب، پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند و هر کدام، از یک طرف به حلقهٔ قبلی و از طرف دیگر به حلقهٔ بعدی مربوط می‌شوند.



به این مثال توجه کنید. شخصی می خواهد تعدادی آجر را به صورت مایل و با تکیه یکی بر دیگری، روی یک سطح صاف بچیند. برای این کار، ابتدا یک ستون عمودی روی زمین نصب می کند و آجر اول را به صورت مایل به آن تکیه می دهد. آنگاه آجر دوم را به آجر اول تکیه می دهد و بقیه آجرها را به همین ترتیب می چیند.

در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملاً

نمی تواند هیچ سلسله ای از آجرهای مایل، حتی یک آجر را روی زمین قرار دهد و همان آجر اول هم خواهد افتاد. معلول بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است. همان طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه دارنده همه آجرهای دارای اتکاست، سلسله موجودات معلول نیز نیازمند موجودی است که معلول نباشد.^۱ پس، در ابتدای سلسله علت ها و معلول ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست؛ یعنی خودش واجب الوجود و «علة العلل» موجودات دیگر است.^۲

بورسی

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی قرن بیستم، می گوید: «هنگام جوانی درباره این مسائل ژرف نمی اندیشیدم و برهان عللة العلل را تا مدتی مدید پذیرفته بودم؛ تا اینکه روزی در هجده سالگی، ضمن خواندن زندگی نامه خودنوشت جان استوارت میل^۳ بدین جمله برخورددم: «پدرم به من می گفت: این پرسش که چه کسی مرا آفریده است، جواب ندارد؛ زیرا بلافاصله این سؤال مطرح می شود که چه کسی خدا را آفریده است.»

راسل می گوید: «جمله ای بدین سادگی، سفسطه را در بیان اولین علت نشان داده است؛ زیرا اگر هر چیزی باید علتی داشته باشد، پس خدا نیز نیازمند علت است. اگر چیزی بدون علت، وجود تواند داشت این چیز هم می تواند خدا باشد و هم جهان پوچی این برهان به همین جهت است.»^۴

این جملات را مطالعه کنید و ببینید:

۱ گفته راسل با آنچه فارابی می گوید چه تفاوتی دارد؟

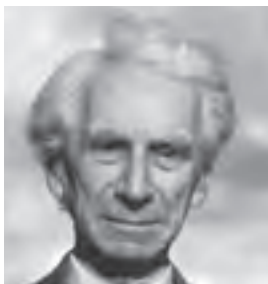
.....

۱. درباره «تسلسل علل نامتناهی» و «دور در علل» در کتاب منطق سال دهم بحث شده و دلیل محال بودن آن ذکر شده است.

۲. شرح رساله زنون کبیر، ابونصر فارابی، فصل اول در اثبات وجود مبدأ اول، ترجمه ابوالفضل حقیری

۳. جان استوارت میل، فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم است. وی در علوم طبیعی، مانند شیمی و جانورشناسی و علوم ریاضی و نیز فلسفه تحصیل کرد. میل در فلسفه، پیرو مکتب اصالت فایده است و در تعلیم و تربیت نیز نظریاتی دارد.

۴. چرا مسیحی نیستیم از برتراند راسل، ترجمه س. طاهری، انتشارات دریا، ص ۱۹. و اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی و استاد مطهری، ج ۵، ص ۵۷.



برتراند آرتور ویلیام راسل در سال ۱۸۷۲م. در انگلستان به دنیا آمد. در ریاضیات و فلسفه تحصیل کرد و در هر دو رشته کتاب‌های متعددی نوشت؛ مانند: مبانی ریاضیات، سیر تکاملی فلسفه من، منطق و عرفان، مسائل فلسفه و چرا مسیحی نیستیم.



ابن سینا در کتاب «اشارات» ضمن بیان این برهان، و توصیف آن به عنوان دقیق‌ترین برهان، با تأسی به قرآن کریم، آن را برهان صدیقین می‌نامد.

۲ بیان راسل از علة‌العلل چه اشکالی دارد؟

.....
.....

استدلال ابن سینا

در درس «جهان ممکنات» که بحث از وجوب و امکان بود، برهان ابن سینا برای اثبات واجب‌الوجود بالذات را مشاهده کردیم. خلاصه آن برهان که به برهان «وجوب و امکان» شهرت دارد، چنین است:

۱ وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی‌اند؛ هم می‌توانند باشند و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن‌الوجودند.

۲ ممکن‌الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و موجود شود، نیازمند واجب‌الوجود بالذات است؛ موجودی که وجود، ذاتی او باشد.

۳ پس، موجودات این جهان به واجب‌الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.^۱

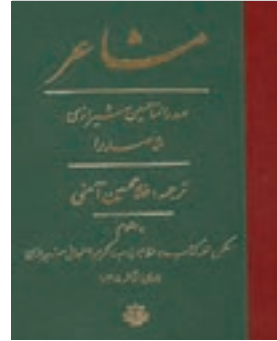
برای مطالعه

ملاصدرای شیرازی، مشهور به صدرالمتألهین، که از فلاسفه پیش از خود به خصوص ابن سینا بهره فراوان برده بود، با نظرات ابتکاری‌اش فلسفه اسلامی را وارد مرحله جدیدی کرد. او با طرح نظر «اصالت وجود» و «وحدت وجود» که در اینجا جای تبیین آن نیست، براهین مربوط به اثبات وجود خدا را تبیین دوباره کرد و ارتقا بخشید. همچنین، بدون استفاده از هر واسطه‌ای، فقط به کمک اصل حقیقت وجود، توانست کاری را که ابن سینا به خوبی انجام داده بود، تکمیل کند و نشان دهد که اصولاً موجودات عالم چیزی جز فقر و نیاز نیستند و عین وابستگی به وجودی هستند که خود، عین استقلال

۱. الاشارات والتبیهات، ج ۳، نمط چهارم، ص ۶۶

وبی نیازی است.

وی پس از تبیین برهان خود توضیح می دهد که این برهان را می توان برهان صدیقین نامید؛ زیرا صدیقین کسانی هستند که بدون هیچ واسطه ای به وجود خدا پی می برند و او را درک می کنند^۱ و همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح فرموده، آنان متوجه می شوند که خدا کسی است که ذاتش بر خودش دلالت دارد و خودش دلیل بر وجود خودش است.^۲



کتاب مشاعر اثر ملاصدرا

فلاسفه مسلمان و معناداری حیات

بحث دیگری که فلاسفه مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته اند، بحث درباره تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات بشری است. در مقام مثال، آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شبیه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می دانند. آنان می گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می برد و آن را یک امر واقعی می یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می کند و سیرابش می سازد. خدا نیز همین گونه است؛ اعتقاد به خدایی می تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه ای برتر از زندگی کند که به کمک عقل و منطق یا همراه دیگر وجود او را پذیرفته باشد و در ارتباط روحی و معنوی با او زندگی کند.



کتاب حیات معقول اثر محمدتقی جعفری

از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف این امکان را می دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:

- ۱ جهان را غایتمند بیابد و آن را توضیح دهد.
- ۲ انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.
- ۳ برای گرایش فطری انسان به خیر و زیبایی مابازائی واقعی قائل شود.
- ۴ آرمان های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.
- ۵ در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

۱. مشاعر، ملاصدرا، ص ۶۸ و الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲ (برای توضیح بیشتر مراجعه شود به تبیین براهین اثبات خدا، عبدالله جوادی آملی، ص ۲۱۳)

۲. «دلّ علی ذاته بذاته» (مفاتیح الجنان، دعای صباح)



کتاب رساله عشق ابن سینا

اگر فیلسوفی نتواند وجود چنین خدایی را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزاره فوق را از دست می دهد.^۱

ابن سینا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می دهد که می تواند در بردارنده برخی از عناصر پنج گانه فوق باشد. او در رساله ای که درباره عشق نوشته است، می گوید:

«هریک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و بر حسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم.»

ابن سینا معتقد است که عشق و محبت میان انسان و جهان از جاذبه عشق الهی ناشی می شود که در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده شده است.

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق، آبی ندارد
کسی کز عشق خالی شد، فسرده ست گرش صدجان بود، بی عشق مرده ست
طبایع جز کشش کاری ندانند حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش^۲

تطبیق

بیان ابن سینا و اشعار بالا را با پنج معیار زندگی معنادار تطبیق دهید و ببینید که آیا این معیارها را می توان در آنها مشاهده کرد یا نه.

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «حیات معقول» از فیلسوف معاصر، محمدتقی جعفری و «جهان بینی توحیدی» از استاد مطهری مراجعه کنید.

۲. نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین

نمونه*

رمان نویس مشهور فرانسوی، آلبر کامو که برخی اندیشه‌های فلسفی نیز دارد، به این حقیقت توجه کرد که انسان در زندگی خود به دنبال نوعی «معنا» است که مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های او قرار گیرد^۱ اما به علت اینکه نتوانست به وجود خدا پی ببرد و پشتوانه‌ای برای این معناداری بیابد، گفت که جهان یک سکوت غیرعقلانی و نامعقول دارد. این تناقض درونی به شدت کامو را رنج می‌داد و از همین رو، او تلاش می‌کرد در برابر آن بایستد، لذا می‌گفت «انسان نباید تسلیم این پوچی و بی‌معنایی هستی شود». به همین سبب، در عین حال که علاقه‌مند به کرامت انسان و عدالت و آزادی بود و با نظام سرمایه‌داری غرب و نظام کمونیستی شوروی مبارزه می‌کرد، از تبیین فلسفی این رفتار بازمانده بود.^۲

با توجه به توضیحات قبل، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ مقصود آلبر کامو از عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» چیست؟

.....

۲ تناقض درونی آلبر کامو چه بود؟ راه حل این تناقض چیست؟

.....

۳ چرا آلبر کامو در عمل، تسلیم نوع تلقی خود از جهان نمی‌شود و رفتاری متناقض با آن نشان می‌دهد؟

.....

تأمل*

جوانی کنار نهری نشسته بود و افسرده حال به آب نظر می‌کرد. حکیمی که از آنجا می‌گذشت، او را دید و متوجه پریشان حالی اش شد. پس، در کنارش نشست و از احوالش پرسید. جوان نیز که مصاحبی شنوا یافته بود، از پریشان حالی خود گفت و درد دل‌ها کرد.

حکیم برگی از روی زمین برداشت و در نهر آب انداخت. برگ خود را به جریان آب سپرد و شناکان پیش رفت. حکیم سپس سنگی برداشت و در آب انداخت. سنگ بدون اینکه نهر آب را همراهی کند، در گوشه‌ای از نهر،

۱. جمله‌ای از نمایشنامه «کالیگولا» از آلبر کامو

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۹، ص ۴۶۸

آرام و ثابت ایستاد.

در همین حال، حکیم از جوان که تماشاگر کار او بود، پرسید: «رفتار برگ را دوست داری یا عمل سنگ را؟» جوان تأملی کرد و گفت: «برگ با هر افت و خیز آب بالا و پایین می‌رود و به صخره‌ای می‌خورد و با هر جریان آب به سویی پرتاب می‌شود اما سنگ محکم می‌ایستد و تکان نمی‌خورد.»

حکیم گفت: «پس تو هم مانند او باش؛ محکم هر جا که هستی بایست و قرار خود را از دست مده.»
آنگاه برخاست و به راه افتاد. جوان که اندکی آرام شده بود، حکیم را صدا زد و گفت: «تو... اگر تو به جای من بودی، کدام را انتخاب می‌کردی؟»

حکیم لبخندی زد و گفت: «من در طول زندگی با اطمینان به خالق رودخانه هستی، خود را به جریان آب سپرده‌ام. چون می‌دانم در رودخانه‌ای هستم که حضور او را نشان می‌دهد، از افت و خیزهایش هرگز دل‌آشوب نمی‌شوم.

من آرامش همراه با هیجان برگ را می‌پسندم.»

یارب از نیست به هست آمده صنع توایم و آنچه هست، از نظر علم تو پنهانی نیست

سعدی

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تبیین براهین اثبات خدا، علامه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء
- ۲ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۳ مجموعه آثار، ج ۲ (جهان بینی توحیدی) و خدا در زندگی انسان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
- ۴ پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، شماره بهار و تابستان ۸۶، مقاله معنای زندگی از امیرعباس علی زمانی
- ۵ حیات معقول، محمدتقی جعفری
- ۶ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، مترجمان: نهضت صالحیان و مهین میلانی



عقل در فلسفه (۱)

همان طور که مفهوم «دین» ما را به یاد «ایمان» می‌اندازد و مفهوم «عرفان»، «شهود و عشق» را تداعی می‌کند، مفهوم «فلسفه» نیز با «عقل» و «عقلانیت» گره خورده است. معمولاً از فیلسوفان به عنوان مهم‌ترین مدافعان عقل یاد می‌کنند. آنان وجه تمایز انسان از حیوان را همین عقل می‌دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق، وقتی که انسان را به «حیوان ناطق» تعریف می‌کند، همان «عاقل» است. تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدوده عقل، با تحولات فلسفه گره خورده است.

در این درس می‌خواهیم ببینیم:

۱ مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟

۲ محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در طول تاریخ طی کرده است؟

۳ امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟



اظهار نظر*

به جملات زیر توجه کنید و نظر خود را درباره آنها توضیح دهید.
ابن سینا: هر کس عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.^۱

اوگوست کنت: علم جدید، تجربی است و چنان قوتی دارد که ما را از استدلال‌های عقلی بی‌نیاز کرده است.^۲

حافظ: ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

ویتگنشتاین: استدلال در حوزه دین احمقانه‌ترین کارهاست؛ زیرا استدلال عقلی مربوط به حوزه علمی است نه دین.

تعریف عقل

عقل توانمندی‌ای است که به کمک آن استدلال می‌کنیم و از این طریق به دانش‌ها و حقایقی دست می‌یابیم.^۳
به عبارت دیگر، انسان با عقل خود استدلال می‌کند و می‌تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست و نیز می‌تواند بفهمد که کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار بد است و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می‌تواند پی‌ببرد که کدام سخن درست و کدام نادرست، و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است.
از نظر فیلسوفان، این توانمندی در کودک به صورت بالقوه است؛ با تربیت و تمرین به فعلیت می‌رسد و تقویت

۱. الاشارات والتنبيهات: مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُصَدِّقَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ انْخَلَعَ مِنْ كِسْوَةِ الْإِنْسَانِيَةِ.

۲. تاریخ فلسفه، ج ۹، ص ۱۰۳ تا ۱۰۵

۳. این تعریف که می‌توان آن را جامع‌ترین تعریف‌ها به‌شمار آورد، عموم استدلال‌ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفی، کلامی، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرامی‌گیرد و شامل می‌شود (فارابی، مقالة في معانی العقل، علامة طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۲۵۹).

می شود و به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است. برخی از انسان ها قدرت عقلی بیشتر و بعضی قدرت عقلی کمتری دارند.

❖❖❖ مصداق وجودی عقل

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است. فیلسوفان الهی می گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم اند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می کنند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

این فیلسوفان همچنین معتقدند که روح هر انسانی نیز استعداد رسیدن به چنین مرتبه ای از عقل را دارد؛ یعنی می تواند با تهذیب نفس به مرتبه ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد و در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون عقول، بسیاری از حقایق را شهود کند. البته این فیلسوفان، قوه استدلال را مرتبه نازل و پایین عقل مجرد می شمارند و می گویند توانایی بشر در ساختن مفاهیم کلی، خود پرتوی از همان عقل است که در وجود هر انسانی هست. پس از شکل گرفتن مفاهیم کلی است که انسان توانایی صورت بندی استدلال را پیدا می کند و قیاس های مختلف را، آن گونه که در منطق گفته شده است، می سازد.^۱

➤ عقل نزد حکمای ایران باستان

از عهد باستان تا کنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش هایی درباره عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد. یکی از کانون های اولیه عقل گرایی و خردورزی، ایران باستان است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزاندگی شهرت داشتند.

گزارش هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می کنند؛ به گونه ای که می توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود نورانی و مجرد آگاه بوده اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می داده اند.

در اندیشه حکیمان ایران باستان، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد

۱. مابعدالطبیعه ارسطو، کتاب اپسیلون و کتاب لامبدا و الهیات شفاى ابن سینا، ص ۳۸۱

و عقل رهبری می‌کند. آنان عقیده داشتند که «خدا براساس خرد می‌آفریند»^۱ و می‌گفتند که «مزدا»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان‌ها و خردها را آفریده است. به نظر می‌رسد که این خرد و عقل که آفریدهٔ آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامهٔ خود را با بیت

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد^۲

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزاندگانی خبر می‌دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانانه زندگی نموده‌اند.^۳

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»^۴ سخن می‌گوید که هم به معنای «عقل» است و هم «نطق»؛ بنابراین، می‌توان گفت که وی به هر دو معنای عقل توجه داشته است و «کلمه» و «سخن» نزد او ظهور و پرتو عقل محسوب می‌شوند؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقتی است که هم جهان و اشیاء ظهور او هستند، هم کلمات و سخن. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیاء عالم، همان کلمات عقل و بیان علم و حکمت اویند.^{۵،۶}

۱. گاهان اوستا، سن ۳۱، بند ۷

۲. همان، سن ۳۲، بند ۴

۳. شیخ محمود شبستری، شاعر و عارف قرن هشتم هجری، دیوان شعر خود را با این بیت آغاز می‌کند:

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

۴. در شاهنامه حکایت پهلوانانی آمده است که میان شجاعت و خرد جمع کرده‌اند؛ مانند زال و رستم و گیو، و نیز حکایت پادشاهانی که به خرد و فرزاندگی نیز آراسته بوده‌اند؛ مانند کیخسرو، زال وقتی نزد کیخسرو می‌آید تا او را پند دهد، در ضمن سخنان خود می‌گوید:

خرد باد جان تو را رهنمای به پاکی بماناد مغزت به جای

۵. Logos (Logic) به معنای دانش منطق نیز از همین کلمه گرفته شده است.

۶. فیلسوف و حکیم چینی به نام «لائوتسه» که هم‌زمان با هراکلیتوس می‌زیسته و مانند هراکلیتوس معتقد بوده که همه چیز ظهور «تائو» است.

۷. مابعدالطبیعه، ژان وال، ص ۹۱۸، مقاله «عقل در تاریخ فلسفه»، غلامرضا اعوانی



دیدگاه هراکلیتوس درباره «لوگوس» و «عقل» به آموزه‌های پیامبران الهی شباهت بسیاری دارد. در ابتدای انجیل یوحنا آمده است که «در آغاز کلمه بود و کلمه، خدا بود. در آغاز خدا بود، همه چیز به میانجی او بود، بی او هیچ نبود. آنچه در او بود حیات بود.»

قرآن کریم به تفصیل و با روشنی بیشتر خداوند را حکیمی توصیف می کند که مخلوقات، کلمات او هستند. البته در قرآن کریم هر حقیقتی حکم کلمه خداوند را دارد. مخلوقات جهان، «کلمات وجودی» خدا هستند.^۲ در میان این کلمات، برخی مانند حضرت مسیح، ویژگی خاصی دارند که قرآن کریم به صورت ویژه آنها را «کلمه» نامیده است.^۳ خداوند حکیم «کلمات بیانی» هم دارد و با بندگان خاص خود سخن می گوید.^۴ علاوه بر این دو نوع، قرآن کریم امور دیگری را هم «کلمه» نامیده است؛ مانند توحید، کلمه مشترک بین موحدین^۵، ایمان (کلمه طیبه)^۶، کفر (کلمه خبیثه)^۷، کلمه عذاب^۸، کلمه فصل^۹، سنت ها و قوانین حاکم بر جهان و انسان^{۱۰}.

پارمنیدس، دیگر فیلسوف یونانی پیش از سقراط، معتقد به وجود عقلی بود که عقل انسان برای فهم امور باید به آن متصل شود. افلاطون نیز به چنین عقلی، که آن را «عقل جهانی» یا «عقل کلی»^{۱۱} می نامید، اعتقاد داشت و انسان را نیز دارای مراتبی از عقل می دانست.^{۱۲}

۱. یوحنا یکی از یاران حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و نویسنده یکی از چهار انجیل است.

۲. وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (لقمان، ۲۷).

۳. إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ ... (النساء، ۱۷۱).

۴. وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلِمَةً رَبُّهُ (اعراف، ۱۴۳).

۵. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ ... (آل عمران، ۶۴).

۶. أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ... (ابراهيم، ۲۴).

۷. وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ... (ابراهيم، ۲۶).

۸. وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (زمر، ۷۱).

۹. وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ (شوری، ۲۱).

۱۰. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا ... (انعام، ۱۱۵).

عقل نظری
عقل عملی



علم نظری
علم عملی

ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح می‌داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

او انواع استدلال‌ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد؛ استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت. ارسطو انسان را با مفهوم «حیوان ناطق» تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می‌دانست. بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد.

عقل نزد فیلسوفان اروپایی

عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تا کنون، تحولات و تطوراتی را از سر گذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی‌های عقل است.

در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می‌خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ در حالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می‌دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می‌پنداشتند و در برابر استدلال‌های عقلی می‌ایستادند و می‌گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر شبهه‌های عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.^۲

بیشتر بدانیم

رنسانس به معنی نوزایی و تجدید حیات است و از نظر تاریخی به دگرگونی‌های فکری و فرهنگی‌ای گفته می‌شود که به منظور احیاء فرهنگ یونان و روم باستان در قرن چهاردهم در ایتالیا آغاز شد و در قرن هفدهم همه اروپا را فراگرفت و تمدن نوین غرب را بنیان نهاد. (به درس شانزدهم کتاب تاریخ ۲ مراجعه کنید.)



کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت

۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ۴۷۵. انسان فقط یک عقل دارد، اما این عقل، از جهت کارهایی که انجام می‌دهد، به دو عقل نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل از آن جهت که درباره هست و نیست‌ها بحث می‌کند و مثلاً اثبات می‌کند که خدا هست، کیهانشان هست، آب در اثر حرارت بخار می‌شود، عقل نظری نامیده می‌شود. اما از جهت کارهای اختیاری انسان، که مثلاً باید راست بگوید، نباید ظلم کند، باید قانون را رعایت کند، عقل عملی نام گرفته است.

۲. علت اصلی مقابله رهبران کلیسا با عقل این بود که آنها به اموری اعتقاد داشتند که از نظر استدلال عقلی ناممکن بود؛ مانند آمدن خدا روی زمین و تجسد او در مسیح، سه تا بودن خدا در عین یکی بودن او، کشته شدن مسیح و زنده شدن دوباره او و رفتنش به آسمان و تولد انسان‌ها با گناه اولیه. تر تولیانوس، که از مدافعان سرسخت مسیحیت بوده و در حدود ۲۲۰ میلادی از دنیا رفته است، فلسفه را کفر می‌دانست و می‌گفت: «ایمان می‌آورم؛ از آن جهت که امری محال است.» وی گفته است: «پسر خدا مرد و زنده شد و ما باید به او ایمان آوریم؛ زیرا محال است کسی بمیرد و زنده شود.» مراجعه شود به: آیین کاتولیک، جورج برانتل، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، صص ۱۷۹ تا ۲۰۴.

البته در دوره دوم حاکمیت کلیسا، به خصوص در قرن های یازدهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند اما از آنجا که این توجه با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، منجر به حاکمیت عقل در مقابل دین شد؛ به تدریج، در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت^۱ و دین را در گوشه ای از زندگی انسان ها به حاشیه راند. البته در همان ابتدای توجه به عقل در اروپا، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه ای که فیلسوفان اروپا به دو دسته «عقل گرا» و «تجربه گرا» تقسیم شدند. همان طور که در درس «تاریخچه معرفت» در کتاب سال قبل آمد، «فرانسیس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می دانست، از فیلسوفان خواست که از بت هایی که فلاسفه قدیم برای ما ساخته اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می آید تکیه کنند.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی های عقل، مانند داشتن بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را، با استدلال اثبات کند. البته او دیگر به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و در انسان، آن گونه که برخی فیلسوفان یونان و فلاسفه مسلمان معتقد بودند، عقیده ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه منطقی استدلال می دانست.

کانت در داورى میان عقل گرایان و تجربه گرایان، این بخش از نظر تجربه گرایان را پذیرفت که عقل نمی تواند وجود اموری مانند خدا و نفس مجرد انسان را اثبات کند، اما برخلاف آنان، راهی دیگر برای پذیرش اموری مانند خدا و نفس مجرد انسانی پیشنهاد کرد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

علاوه بر این، کانت درباره مفاهیم فلسفی، مانند «وجود»، «ضرورت»، «امکان» و «علیت»، نظری متفاوت با فیلسوفان گذشته داشت. همان طور که در درس های دوم و سوم خواندیم، فیلسوفان گذشته مانند ارسطو و ابن سینا، عقیده داشتند که عقل این مفاهیم فلسفی را از واقعیت گرفته و انتزاع کرده است اما کانت معتقد بود که این مفاهیم ساختار ذهن انسان اند و عقل و ذهن، اشیای خارجی را در این ساختار درک می کند. این بیان کانت، تحوّل عظیمی در کارکرد عقل به وجود آورد و عقل را به عنوان ابزار شناخت واقعیات خارجی، به امری بدل کرد که مفاهیم «ذهنی»^۲ را شناسایی می کند.

۱. تقابل تاریخی عقل و دین در اروپا چنان گسترده بود که حتی در نام گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمدن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست، «عصر ایمان» نام گرفته است و جلد های پنجم تا هفتم، به ترتیب، «رنسانس»، «اصلاح دین» و «آغاز عصر خرد» نامیده شده اند. به نظر می رسد که اصل تقابل «دین» و «عقل» از ابتدای قرون وسطی محور اصلی تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی در اروپا بوده است؛ با این توضیح که در قرون وسطی و حاکمیت کلیسای کاتولیک، دین حاکمیت داشته و عقل تابع دین بوده است و از دوره رنسانس، عقل حاکمیت یافته و دین به صورت تابعی از عقل درآمد است.

۲. Subjective

مقایسه*

دیدگاه فلاسفه‌ای مانند ابن سینا را با دیدگاه کانت درباره مفاهیم فلسفی نظیر امکان، وجود و علیت مقایسه کنید و نتایج آن را توضیح دهید.

.....

.....

اوگوست کنت در قرن نوزدهم با تأثیرپذیری از دیدگاه کانت درباره عقل، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند. او گفت که فیلسوفان، دستگاهی فلسفی از جهان ارائه می دهند ولی حقیقتاً این دستگاه، ناظر بر واقعیت نیست بلکه بر ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است. از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می شود، به واقعیت دست می یابد و به «علم» می رسد. بنابراین، از نظر کنت فقط عقل از طریق علم تجربی می تواند به شناخت واقعیت نائل شود. این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل نسبت عقل و دین، توانایی عقل در اثبات ماوراءالطبیعه و نگاه انسان به خود و جهان آثاری برجای گذاشت.

به کار ببندیم

با توجه به نکاتی که در این درس ارائه شده، است، محدوده عملیات عقل را نزد فیلسوفان زیر بیان کنید.

۱- افلاطون	
۲- ارسطو	
۳- بزرگان اولیه کلیسا	
۴- بیکن	
۵- دکارت	
۶- کانت	
۷- اوگوست کنت	

۱. Science (علم از نظر اوگوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی آید).



عقل در فلسفه (۲)

در درس قبل، ضمن بیان معنا و ماهیت عقل، دیدگاه حکیمان و فلاسفه ایران و یونان باستان و نیز دیدگاه برخی از فلاسفه اروپایی را به اجمال بیان کردیم و تفاوت‌ها را بررسی نمودیم. در این درس می‌خواهیم با نظرات فلاسفه مسلمان در این باره آشنا شویم و آنها را با نظرات فلاسفه اروپایی مقایسه کنیم.

یکی از عوامل مهم توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام، پیام الهی و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عترت گرامی ایشان بود. از این رو، کمتر شخصیتی را در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم که در بزرگداشت عقل سخن نگفته و یا با عقل ستیز کرده باشد. به عبارت دیگر، عقل، در فرهنگ عمومی مسلمانان جایگاه ممتاز و ویژه‌ای به دست آورده و همواره از عقل به تجلیل یاد شده است. البته این جایگاه ممتاز، سبب حرکت عمومی مسلمانان به سوی علم و دانش در حوزه‌های مختلف شد اما مخالفت برخی از جریانات فکری با عقل، در شکل‌های دیگری ظهور کرد که دو شکل عمده آن عبارت‌اند از:

۱ تنگ کردن محدوده اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن؛

۲ مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیراسلامی.

در شکل اول، این جریان‌ها می‌کوشیدند نشان دهند که برخی روش‌های عقلی در مسائل دینی کاربردی ندارند و کسانی که از این روش‌ها استفاده می‌کنند، مرتکب خطا می‌شوند.

۱. در درس نهم در این باره توضیح بیشتر خواهیم داد.

نمونه اول*

ابن تیمیّه، که فرد شاخصی در این جریان است، می گوید نه «برهان» و نه «تمثیل»، در الهیات و مابعدالطبیعه قابل استفاده نیستند؛ زیرا تمثیل حجتی است که در آن، حکمی را برای چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر معلوم می کنند؛ در حالی که خداوند شبیه و نظیر ندارد. در قیاس برهانی نیز کلیت کبری یک شرط اساسی است و باید به طور مساوی شامل همه افراد شود؛ در حالی که قرار گرفتن خداوند با تعدادی از افراد به طور مساوی محال است؛ مثلاً وقتی در صغرای برهان می گوئیم «این جهان منظم است» و در کبرای آن می گوئیم «هر منظمی یک نظم دهنده می خواهد»، این قضیه از نظر برهان هم شامل انسان می شود و هم خدا و خدا شبیه و هم ردیف انسان قرار گرفته است؛ در حالی که خدا شبیه و هم ردیف انسان نیست و بنابراین، نمی توان از برهان برای اثبات این قبیل امور استفاده کرد.^۱

بررسی: نظر شما در این باره چیست؟ آیا در برهان، هم ردیفی میان خدا و مخلوق اتفاق می افتد؟ درباره تمثیل چه می گوئید؟ آیا فلاسفه در استدلال های خود از تمثیل استفاده می کنند؟

.....

.....

نمونه دوم*

گروهی از متکلمین، که اشاعره^۲ نام دارند، معتقدند که هیچ کاری ذاتاً خوب یا بد نیست و عقل هم نمی تواند خوبی یک کار و بدی کار دیگر را تشخیص دهد و سپس بگوید که خدا باید این قبیل کارها را انجام دهد و آن قبیل کارها را انجام ندهد. این، به معنی تعیین تکلیف برای خدا و محدود کردن قدرت اختیار اوست؛ در حالی که خدا قادر مطلق است و هر کاری که او دستور دهد، همان خوب است و هر کاری که او منع کند، همان بد است. به این نظر می گویند: «حسن و قبح شرعی».

در مقابل، فلاسفه عقیده دارند که برخی از افعال حقیقتاً کمال محسوب می شوند و خوب اند و عقل می تواند

۱. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۴۵ (ابن تیمیّه در سال ۶۶۱ هجری در منطقه حرّان، میان موصل و شام، متولد شد و در کودکی به دمشق مهاجرت کرد. وی در فقه و اصول و حدیث و کلام و تفسیر تحصیل کرد و از بزرگان مذهب حنبلی گردید. البته به دلیل افکار و بیانات سخت و تندی که علیه دیگر مذاهب اسلامی داشت، بارها به زندان افتاد تا اینکه در سال ۷۲۸ هجری در زندان دمشق وفات یافت).

۲. اشاعره گروهی از متکلمین هستند که بین قرن سوم و چهارم هجری به صورت یک جریان فکری بزرگ در میان مسلمانان اهل سنت درآمدند. شخصیت بارز آنها ابوالحسن اشعری است که در حدود ۳۳۰ هجری وفات یافته است. در مقابل این گروه، جریان دیگری به نام معتزله قرار دارد که قبل از اشاعره پیدا شدند و شکل گرفتند. اولین رهبر آنان واصل بن عطاءست که در سال ۱۳۱ هجری در گذشته است. دیگر رهبر مشهور آنان قاضی عبدالجبار است که در سال ۴۱۵ هجری از دنیا رفته است. (آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲، کلام و عرفان).

خوبی آنها را تشخیص دهد؛ مانند عدل. برخی از افعال نیز حقیقتاً نقص و عیب اند و بد شمرده می شوند و عقل می تواند به بدی آنها پی ببرد؛ مانند ظلم. بنابراین، ما می توانیم به کمک عقل خود بدانیم که خداوند حتماً به عدل رفتار می کند نه به ظلم، و این به معنای محدود کردن خدا نیست بلکه به این معناست که ظلم کردن یک نقص و عیب است و خدا این نقص را ندارد. به این دیدگاه «حسن و قبح عقلی» می گویند.^۱

بررسی: این دو دیدگاه را بررسی و مقایسه کنید و سپس از آنها نتیجه گیری نمایید.



بیشتر بدانیم

از ابتدای شکل گیری فلسفه، کتاب‌هایی علیه آن نوشته شده که یکی از مشهورترین آنها کتاب «تهافت الفلاسفه» (تناقض‌گویی‌های فیلسوفان) نوشته ابو حامد محمد غزالی متوفی ۵۰۵ هجری است. این کتاب ضربه سنگینی بر جریان عقل فلسفی وارد ساخت. هنوز نیم قرن نگذشته بود که کتاب دیگری با عنوان «مصارعة الفلاسفه» (بر زمین زدن و به خاک رساندن فلاسفه) نوشته محمد بن عبدالکریم شهرستانی وارد عرصه شد و ضربه‌ای دیگر وارد کرد. نوک پیکان هر دو کتاب هم متوجه ابن سینا بود. حمله غزالی بی‌پاسخ نماند و ابن رشد اندلسی با تألیف کتاب «تهافت التهافت» (تناقض‌گویی‌های تناقض‌گو) به دفاع از فلسفه برخاست. چندی بعد نیز خواجه نصیرالدین طوسی با نوشتن کتاب «مصارعة المصارع» (به خاک رساندن به خاک رساننده) سستی و ضعف اندیشه‌های شهرستانی را آشکار ساخت.^۱

شکل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه ظهور کرد. از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تا کنون، همواره کسانی گفته‌اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و دربردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و با عقاید اسلامی سازگار نیست.

در پاسخ به این سخن، فلاسفه می‌گویند جدا از اینکه بسیاری از آراء فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو با آموزه‌های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کنیم که فلسفه دانش و شاخه‌ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و نژادی می‌تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت اشیاست، بیندیشد و تولید دانش کند. همچنین، همان‌طور که در سایر شاخه‌های دانش می‌توان از آرا و نظرات دیگران استفاده کرد، در این دانش نیز بهره‌گیری از دستاوردهای متفکران دیگر ضروری است و با نقد و بررسی این دستاوردها می‌توان قدم‌های بیشتری در جهت این دانش برداشت. اگر ما بپذیریم که عقل می‌تواند درباره هستی «بما هو» هستی و حقیقت پدیده‌ها بیندیشد و دانشی به ارمغان آورد، این دانش، فلسفه است. در درستی و نادرستی یک دانش نیز فقط استدلال است که داور می‌کند، نه یونانی یا ایرانی و یا چینی بودن.

۱. مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱، بخش عدل الهی، صص ۴۸ تا ۵۴ (متکلمین معتزله هم دیدگاهی نزدیک به فلاسفه دارند که نیازی به ذکر آن نیست).

۲. رساله فلسفه چیست و فلسفه الهی کدام است؟ مترجم: سید ابراهیم سید علوی، صص ۱۶ تا ۲۲.

۱. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۲۶۶

بیشتر بدانیم

فارابی و به تبع او ابن سینا معتقد بودند که خداوند، ابتدا ده عقل آفریده و عالم ماده از عقل دهم پدید آمده است.



دو مصداق عقل نزد فیلسوفان مسلمان

فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا علامه طباطبایی و سایر فیلسوفان عصر حاضر، درباره هر دو مصداق عقل سخن گفته و پیرامون هر دو کتاب‌ها نوشته‌اند:

۱ عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی؛

۲ عقل، به عنوان قوه استدلال و شناخت.

۱. عقل، به عنوان وجودی برتر

فیلسوفان مسلمان، روشن‌تر و دقیق‌تر از هراکلیتوس و افلاطون مرتبه‌ای از موجودات را که حقیقت وجودشان عقلی است، اثبات کرده‌اند. آنان اولین مخلوق خدا را عقل می‌دانند که موجودی کاملاً روحانی و غیرمادی است و عقول دیگری نیز به ترتیب از آن به وجود آمده‌اند. این موجودات مجرد که فوق عالم طبیعت‌اند و فیض خداوند از طریق آنها به عوالم دیگر می‌رسد، عالم عقول را تشکیل می‌دهند. این عقول هم علم حضوری به خود دارند، هم خالقشان را با علم حضوری درک می‌کنند و هم به مخلوقات پایین‌تر از خود علم دارند و آنها را درک حضوری می‌کنند و هر دم در کار اداره و فیض رساندن به آنها هستند.

غیر این عقل تو، حق را عقل‌هاست که بدان تدبیر اسباب سماست^۱ آنان می‌گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می‌دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می‌تواند حقایق را آن‌گونه که عقول درک می‌کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض‌رسانی به عقل انسان‌هاست. فارابی می‌گوید:

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان‌طور که آفتاب نوربخشی می‌کند تا چشم انسان ببیند و بینای بالفعل شود، عقل فعال نیز نخست چیزی در قوه عقلی آدمی افاضه می‌کند؛ به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می‌شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می‌کند و به ادراک حقایق نائل می‌شود.^۲

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲. آراء مدینه فاضله، ص ۸۱.

ملاصدرا، فیلسوف بزرگ عصر صفویه، در کتابی به نام «شرح اصول کافی» احادیث کتاب کافی را شرح داده است. اولین حدیث این کتاب، حدیثی است از امام باقر علیه السلام درباره عقل. امام می فرماید: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد. سپس به او گفت: نزدیک شو! عقل بلافاصله نزدیک شد. دوباره گفت: برگرد! عقل بلافاصله برگشت. در این هنگام، خداوند فرمود قسم به عزت و جلال خودم هیچ مخلوقی را نیافریدم که نزد من از تو محبوب تر باشد. من تنها تو را لایق امر کردن می دانم و تنها تو را از امور ناشایست بازمی دارم. در نتیجه، تنها تو را مجازات می کنم و تنها به تو پاداش می دهم.»^۱

صدرالمتألهین در توضیح این حدیث می گوید: «این موجود که اشرف مخلوقات و محبوب ترین آنها به شمار می آید و عقل نام دارد، چیزی جز حقیقت روح اعظم نیست، و روح اعظم همان نفحة الهی است که خداوند هنگام آفرینش، در وجود آدم دمید.»^۲

با مطالعه سخن امام باقر علیه السلام و بیان ملاصدرا، به سؤال های زیر پاسخ دهید.

۱ معنا و مفهوم فلسفی به سخن آمدن عقل چیست؟ نظر کدام فیلسوف یونانی با این عبارت قرابت و نزدیکی دارد؟

۲ از فرمان خداوند به عقل برای نزدیک شدن و دور شدن و اطاعت آن توسط عقل چه برداشتی دارید؟

۳ برداشت فلسفی صدرالمتألهین از این سخن امام باقر علیه السلام چیست؟

۲. عقل به عنوان قوه استدلال و شناخت

فیلسوفان مسلمان رانمی توان به دو گروه عقل گرا و تجربه گرا تقسیم کرد؛ زیرا عموم آنان عقیده دارند که همه کار کردهای عقل و انواع استدلال ها، از جمله استدلال تجربی، تمثیل و برهان عقلی محض، هر کدام در جایگاه خود روشی درست برای کسب دانش به حساب می آیند. به عبارت دیگر، استدلال های عقلی معیار اولیة قبول یا رد هر حکم و هر نظر علمی و فلسفی هستند. از این رو گفته اند که «ما فرزندان دلیل هستیم.»^۳ ابن سینا می گوید: «هر کس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.»^۴

۱. اصول کافی، ج ۱، حدیث اول

۲. این جمله آخر ملاصدرا به آیاتی از قرآن کریم اشاره می کند که درباره خلقت انسان است، از جمله به این آیه: «اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من طين. فاذا سؤيتُهُ و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقُولَا لَهُ سَاجِدِيْنَ» (صص ۷۲ و ۷۳). برای توضیح بیشتر به کتاب ماجرای فکر فلسفی، ج ۲، ص ۳۳۶ مراجعه کنید.

۳. نحن ابناء الدليل

۴. مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُصَدِّقَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ اُنْخَلَعَ مِنَ كِسْوَةِ الْاِنْسَانِيَةِ (الاشارات و التنبهات).

بررسی*

آیا این دیدگاه فیلسوفان اسلامی میان سایر فیلسوفان هم رواج دارد؟ پاسخ خود را با توجه به آنچه در کتاب سال قبل و درس‌های پیش آموخته‌اید، مطرح کنید.

.....

.....

با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسوفان مسلمان عقیده دارند که:

۱ پذیرش هر اعتقاد و آیینی نیازمند استدلال عقلی است؛ هر چند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجت و دلیل هر کس به اندازه توان و قدرت فکری اوست. بنابراین، ایمانی ارزشمند است که پشتوانه عقلی داشته باشد. ایمانی که از چنین پشتوانه‌ای تهی است، ارزش چندانی ندارد و چه بسا انسان را به سوی کارهای غلط و اشتباه بکشاند.

بررسی*

طرفداران بودا می‌گویند کسی که ایمان به بودا و پیروی از او را به استدلال عقلی و پذیرش عقل مشروط می‌کند، مانند کسی است که تیری زهر آلود به او خورده است و اطرافیان برایش پزشک می‌آورند اما شخص مجروح می‌گوید: من، قبل از هر چیز باید تیرانداز و کمانی را که با آن تیر انداخته است بشناسم. پس از آن، به طبیب اجازه معالجه می‌دهم. مسلم است که این مجروح پیش از آنکه به منظور خود برسد از جهان رخت برمی‌بندد. کسی هم که می‌گوید من آنگاه از مقام اعلی و روحانی بودایی تبعیت می‌کنم و راهی را که او برای رستگاری ابدی پیشنهاد کرده، می‌پیمایم که برای من ثابت کند جهان جاوید است، چنین کسی پیش از آنکه مقام اعلای جاودانگی جهان را برایش توضیح دهد، می‌میرد و به رستگاری نمی‌رسد.^۱

۱ این نظر را بررسی و ارزیابی کنید؛ سپس آن را با بند اول مقایسه نمایید و نظر خود را توضیح دهید.

.....

.....

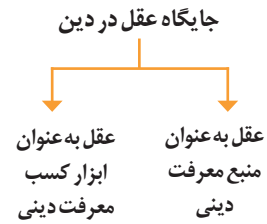
۲ آیا این نظر بوداییان در میان برخی از متفکران مسیحی هم رایج بوده است؟

.....

.....

۱. بودا، کارل یاسپرس، ترجمه اسدالله بشری، ص ۲۷۹

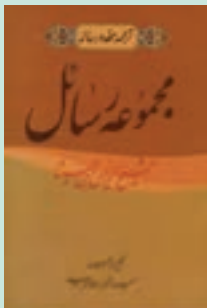
۲ فلاسفهٔ مسلمان عقل را در کنار حس و قلب، یکی از ابزار معرفت می‌دانند. بنابراین، معتقدند که ما می‌توانیم به کمک این ابزار در آیات و روایات بیندیشیم و احکام و معارف آنها را به دست آوریم. آنان همچنین عقل را در کنار قرآن و سنت، یکی از منابع کسب احکام و معارف دین معرفی می‌کنند و از محققان و مجتهدان می‌خواهند که از این منبع نیز برای رسیدن به حقایق دین بهره ببرند.



۳ فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را استدلال عقلی می‌دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی‌کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می‌دانند. از این رو، برخی از آنان تلاش می‌کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی دست یابند. آنان همچنین وحی را عالی‌ترین مرتبهٔ شهود می‌شمارند که به پیامبران الهی اختصاص دارد. انبیای الهی از این طریق به برترین دانش‌ها و معارف دست می‌یابند و آن دانش‌ها را در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌دهند.

از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت می‌رسانند و لذا در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه خواهند رسید و مؤید یکدیگر خواهند بود. البته ما انسان‌ها چون توانمندی‌های عقلی محدود و متفاوتی داریم، ممکن است از استدلال عقلی درست استفاده نکنیم، به نتیجه‌های نادرست و اشتباه برسیم و احساس کنیم میان دستاوردهای عقلی ما و داده‌های وحی تعارض‌هایی وجود دارد، در این قبیل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم، از دانش دیگران بهره ببریم و از تعارض‌های ظاهری بکاهیم. از این رو، ملاصدرا می‌گوید: «امکان ندارد که احکام و قوانین دین حق و روشن الهی با دانش و معرفت یقینی و قطعی در تقابل باشد و نفرین بر آن فلسفه‌ای که قوانینش با قرآن و سنت مخالف و متضاد باشد و با آنها مطابقت نکند.»^۱

۱. الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۳۰۳ (رجوع شود به کتاب فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام از عبدالله جوادی آملی و کتاب قرآن و عرفان و برهان از حسن حسن‌زاده آملی و کتاب علی و فلسفه الهی از مرحوم علامه طباطبایی).



ابن سینا رساله‌ای به نام «معراجیه» دارد. وی در مقدمه این رساله می‌گوید: «شریف‌ترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسولان ﷺ چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل، امیرالمؤمنین علی که ای علی، چون می‌بینی که مردم با انواع نیکی‌ها به سوی خالق خود تقرب می‌جویند، تو به انواع تعقل و تفکر به او تقرب جوی تا از آنان سبقت گیری^۱» و این خطاب جز با چنین بزرگی ممکن نبود؛ زیرا او (علی) در میان خلق مانند «معقول» در میان «محسوس^۲» بود، لاجرم چون با دیده بصیرت به ادراک اسرار شتافت، همه حقایق را دریافت و دیدن یک حکم دارد که گفت، «اگر پرده کنار رود، بر یقین من افزوده نمی‌شود.^۳» درباره گفته ابن سینا فکر کنید و بگویید:

۱ به نظر شما عبادت با انواع تعقل چگونه است؟

۲ توصیفات ابن سینا از پیامبر ﷺ و امام علی علیهما السلام نشان دهنده چیست؟

۳ با توجه به شخصیت فلسفی ابن سینا، این بیان وی چه پیامی در بردارد؟

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱ و ۲
- ۲ آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲ (کلام و عرفان)
- ۳ نصیرالدین طوسی فیلسوف گفت و گو، غلامحسین ابراهیمی دینانی
- ۴ هزاره ابن سینا (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها، اسفند ۱۳۵۹)
- ۵ عدل الهی، استاد مطهری، انتشارات صدرا
- ۶ علی و فلسفه الهی، علامه طباطبایی
- ۷ عقل و اعتقاد دینی، جمعی از نویسندگان، انتشارات طرح نو

۱. «یا علی، إذا رأیت الناس یَتَقَرَّبُونَ إلی خالقهم بِأَنْواع البرِّ تَقَرَّبْتُ أُنْت إلیه بِأَنْواع العِقلِ تَسْتَقَرَّبُهُمْ.» این جمله با اندکی تفاوت در کتاب‌های مشکاة الانوار و حلیة الاولیاء آمده است (موسوعة الامام علی، محمد محمدی ری شهری، ج ۸، ص ۴۰۶ پاورقی).
امیرالمؤمنین که لذت عبادت با عقل را چشیده بود، می‌فرماید: «ما عَبْدِاللهِ بِشَیْءٍ أَفْضَلَ مِنَ العِقلِ...؛ خداوند با چیزی بهتر از عقل عبادت نشده است...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸).

۲. امور معقول، مانند فرشتگان، امور محسوس مانند حیوانات و گیاهان و جمادات.

۳. «لَوْ كُشِفَ الغِطاءُ مَا زِدَدْتُ یَقیناً» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹ ص ۲۰۹)؛ مقصود امام این است که ایمان و یقین من به آخرت مانند ایمان و یقین کسی است که با چشم خود آخرت را مشاهده می‌کند.

هیاوا؛ تخصصی ترین سایت مشاوره کشور

۳

نگاهی اجمالی به سیر فلسفه

در جهان اسلام

در بخش اول کتاب فلسفه سال یازدهم درباره آغاز تاریخ فلسفه، به خصوص در یونان باستان مطالبی خواندیم و با فیلسوفان بزرگ آن دوره، از جمله سقراط، افلاطون و ارسطو آشنا شدیم.

اکنون در این بخش از کتاب می‌خواهیم چگونگی شکل‌گیری فلسفه در جهان اسلام را مرور کنیم و با زندگی و اندیشه‌های برخی از فیلسوفان بزرگ این دوره آشنا شویم.

البته، در کتاب سال قبل، در ضمن مباحث و موضوعات فلسفی، نظرات و دیدگاه‌های فلاسفه مسلمان و سایر فیلسوفان مشهور را درباره موضوعاتی مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان و فلسفه اخلاق مطالعه کرده‌ایم و ادامه نظرات آنها را در همین کتاب مطالعه می‌کنیم.

آغاز فلسفه در جهان اسلام (۱)

از ورود فلسفه به جهان اسلام در حدود سیزده قرن می‌گذرد. در حقیقت، سیزده قرن است که مسلمانان نوعی «حیات علمی»^۱ دارند که از آن به «حیات فلسفی» تعبیر می‌کنیم. «حیات علمی و فلسفی» در جامعه‌ای جوانه می‌زند و رشد می‌کند که «حیات عقلی» وجود داشته باشد. در واقع، حیات علمی و حیات فلسفی از میوه‌ها و ثمرات «حیات عقلی» اند.

حیات عقلی مسلمانان از چه زمانی آغاز شد؟ چگونه پس از گذشت حدود دو قرن از ظهور اسلام، حیات فلسفی به مرحله‌ای از رشد رسید که اولین فیلسوف مشهور مسلمان به نام «ابویوسف یعقوب بن اسحاق» ظهور کرد و حدود ۲۷۰ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشت؟ سرچشمه‌های این حیات عقلی و فلسفی کجاست؟



در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی»، تألیف هانری کرین فرانسوی آمده است: ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی در حدود سال ۱۸۵ هجری در کوفه به دنیا آمد و در بغداد، دوران علمی خود را سپری کرد. مورخان او را فیلسوفی ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، موسیقی‌دان و طبیب معرفی کرده‌اند. وی مترجمانی داشت که آثار مختلف علمی را از زبان‌های گوناگون ترجمه می‌کردند و در اختیارش قرار می‌دادند. کندی در سال ۲۶۰ هجری درگذشت.

۱. در اینجا مقصود از علم، صرف علوم تجربی نیست بلکه همه شاخه‌های آن، اعم از ریاضی، فیزیک، جامعه‌شناسی، کلام و تفسیر و فلسفه را در بر می‌گیرد.

اندیشه

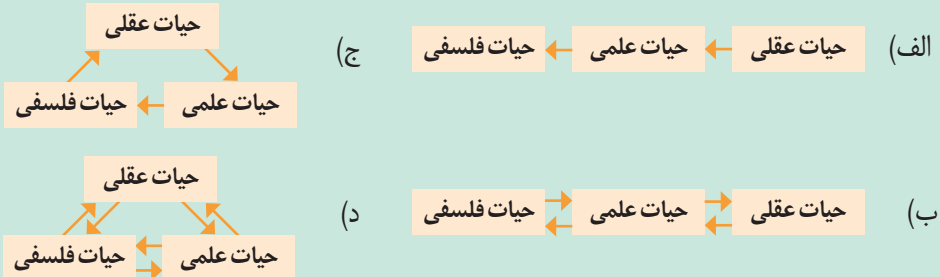
در کتاب «تاریخ حکمای اسلام» اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی آمده است که بنا بر روایت گروهی از دانشمندان شیراز، چون بخش منطق کتاب «نجات» شیخ الرئیس ابن سینا به شیراز رسید، دانشمندان این شهر مطالعه آن را آغاز کردند. یکی از ایشان که اعلم آنان بود، از آن کتاب چندین اشکال و ایراد گرفت. آن اشکال ها را در جزوه ای نوشت و به پیوست نامه ای توسط ابوالقاسم کرمانی به اصفهان نزد شیخ فرستاد (ابن سینا آن روزها در اصفهان زندگی می کرد). ابوالقاسم در یک روز گرم، نزدیک غروب آفتاب به حضور شیخ رسید و نامه و جزوه را تقدیم او کرد. شیخ، در حالی که اطرافیانش گرد او بودند، بدان جزوه نگریست و تا وقت ادای نماز خفتن، با ابوالقاسم صحبت می داشت. پس از آن به مطالعه اشکال ها پرداخت و نوشتن جواب آغاز کرد و در آن شب که از شب های کوتاه تابستان بود، پنج جزوه ده ورقی، درباب آن اشکالات کتابت نمود. آنگاه خوابید و چون نماز بامداد بگذارد، شاگردش، ابو عبید، آن جزوات را که مشتمل بر حل مشکلات و جواب اشکالات دانشمند شیرازی بودند، به ابوالقاسم داد و گفت: حضرت استاد فرمودند: «در جواب شتاب کردم تا قاصد درنگ ننماید.»

بزرگان شیراز چون آن جزوات بدیدند و کیفیت تحریر آنها را شنیدند، در شگفت شدند و شیخ را تحسین کردند.^۲
۱ این رفت و آمد و شور و نشاط علمی نشانه چیست؟ آیا در هر جامعه ای چنین شور و نشاطی امکان پذیر است؟

۲ از عمل دانشمند شیرازی و رفتار ابن سینا چه برداشتی می توان کرد؟

انتخاب

کدام یک از نمودارهای زیر را انتخاب می کنید؟ نظر خود را توضیح دهید.



۱. نماز عشا

۲. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹ به نقل از تاریخ حکمای اسلام، اثر بیهقی، ص ۶۶

زمینه‌های رشد فلسفه

زمینه اول: اگر رشد و شکوفایی علم در جامعه را به رشد گیاهان در یک مزرعه تشبیه کنیم، می‌توان گفت اولین شرط آن وجود زمین آماده و حاصلخیز است. وجود «حیات عقلی» در یک جامعه و حضور عقلانیت و احترام به عقل، همان زمین آماده‌ای است که دانه هر شاخه از دانش در آن کاشته شود، درخت تناوری خواهد شد و ثمر خواهد داد.

مورخان علم گزارش داده‌اند که حیات تعقلی مسلمانان با ظهور اسلام و تشکیل جامعه اسلامی مقارن بوده است.^۱ به عبارت دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن کریم «حیات عقلی» جامعه اسلامی را پایه‌گذاری کردند. آن حضرت برای ایجاد چنین حیاتی از روش‌هایی خاص و بدیع استفاده کرد؛ به طوری که جامعه اسلامی عصر او در زمانی کوتاه به مرتبه‌ای ممتاز از «حیات عقلی» نائل آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، قرآن کریم و پیشوایان بزرگوار برای این حیات عقلی که همان فضای فرهنگی و اجتماعی جهت بحث و گفت‌وگوی عقلانی است، زمینه‌سازی کردند؛ فرصت تفکر و اندیشه‌ورزی برای مردم فراهم آمد و بسیاری از مردم وارد مباحثات علمی شدند. برخی از این زمینه‌سازی‌ها که در قرآن کریم و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می‌شود، عبارت‌اند از:

- ۱ ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خردورزی؛
- ۲ تکریم علم به عنوان ثمره تفکر و خردورزی؛
- ۳ تکریم پیوسته عالمان و دانشمندان؛
- ۴ طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی و به کار گرفتن شیوه‌های مختلف استدلال؛
- ۵ مذمت پیوسته نادانی و جهل، به طوری که در جامعه یک ویژگی منفی تلقی شود؛
- ۶ دعوت به یادگیری علوم دیگر ملت‌ها و تمدن‌ها و استفاده از آنها.

تطبیق

هر یک از عبارتهای زیر بیشتر با کدام یک از موارد فوق تطبیق می‌کند؟

- ۱ قرآن کریم می‌فرماید: او اول است و آخر و ظاهر است و باطن، و او به هر چیزی داناست.^۲
- ۲ امیرالمؤمنین می‌فرماید: موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوه؛ زیرا جملگی مجردند و فعلیت تمام دارند و نهایت کمال ممکن خود را دارا هستند. خداوند بر آنها تجلی کرد، نورانی شدند...^۳

۱. برای مطالعه گزارش مورخان علم می‌توانید به این کتاب‌ها مراجعه کنید: متفکران اسلام، بارون کارا دو وو، ترجمه احمد آرام؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاویوبون، ترجمه حسینی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام؛ پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی اکبر ولایتی؛ دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی؛ عظمت مسلمین در اسپانیا، ژوزف ماکاپ، ترجمه فیضی؛ علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام؛ فرهنگ اسلام در اروپا، زیگریدهونکه، ترجمه رهبانی؛ کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب؛ میراث اسلام، جمعی از خاورشناسان؛ خدمات مقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری.

۲. حدید، ۳

۳. صور عاریه عن المواد، خالیه عن القوه والاستعداد، تجلی لها فأنشرفت... (غرر الحکم و دُرر الکلم، ج ۲، ص ۴۱۷)

۳ روزی رسول خدا ﷺ وارد مسجد مدینه شد. دید که جمعی از مردم به عبادت مشغول اند و گروهی دربارهٔ مسائل علمی گفت‌وگو می‌کنند. ایشان به سوی گروه دوم رفت و کنار آنان نشست و فرمود: من برای گسترش علم مبعوث شده‌ام.^۱

۴ رسول خدا ﷺ فرمود: حکمت گم‌شدهٔ مؤمن است. آن را طلب کنید؛ حتی اگر نزد مُشرک باشد.^۲

۵ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر کس برای خدا صفتی جدا از ذات قائل شود، او را قرین چیز دیگری ساخته و هر کس خدا را قرین چیز دیگری بداند، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بیندارد، برای او جزء قائل شده است.^۳

از همان عصر رسول خدا ﷺ بحث و گفت‌وگوی عقلی در مسائل اعتقادی آغاز شد. در همان قرن اول هجری، دانشمندانی تربیت شدند که در روش عقلی و استدلالی در مسائل اعتقادی مانند اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و نیز مسائلی مانند جبر و اختیار متبحر بودند و به تعلیم و کتابت اشتغال داشتند. این دسته از دانشمندان، که موضوعات اعتقادی دین را با استدلال و منطق مورد بحث قرار می‌دهند، متکلم نامیده می‌شوند. پس، حیات عقلی مسلمانان از همان ابتدای ظهور اسلام آغاز شد و بعد از دو قرن، به حیات فلسفی انجامید.

نهضت ترجمهٔ متون که از قرن دوم هجری آغاز شد، یکی دیگر از زمینه‌های شکل‌گیری «حیات فلسفی» در جهان اسلام بود. البته این نهضت منحصر به دانش فلسفه نبود بلکه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست را هم شامل می‌شد و در نتیجهٔ آن، کتاب‌های فراوانی از زبان‌های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی و در رشته‌های مختلف علمی ترجمه شدند. در آن عصر، نهضت ترجمه و یادگیری از دیگران آن قدر اهمیت داشت که گفته‌اند حُنین بن اسحاق، مترجم معروف و زبردست آن زمان، گاهی معادل وزن کتابی که ترجمه کرده بود، زر دریافت می‌کرد.

در چنین شرایطی، مسلمانان به زودی معارف پیشینیان را فرا گرفتند و در تمامی رشته‌های دانش سرآمد ملت‌های زمان خود شدند. در فلسفه نیز یادگارهای فیلسوفان بزرگ یونان را آموختند و با نقد و بررسی آراء آن حکیمان، نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند که ضمن برخورداری از آراء افلاطون و به خصوص ارسطو، در بردارندهٔ اندیشه‌های جدیدی بود که تا آن روزگار سابقه نداشت.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. الحکمة صالئة المؤمن، فاطمبوها و لو عندالمشرک، (بحار الانوار، ج ۷۸ ص ۳۴)

۳. نهج البلاغه، خطبة اول

حکمای مشاء

فلسفه اسلامی در آغاز سرشتی کاملاً استدلالی داشت و متکی بر آراء ارسطو بود. از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه می کرد، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی قوی به خود گرفت و نبوغ استدلالی ابن سینا، این صورت را با ظریف ترین موشکافی ها آراست. این شیوه تفکر فلسفی به خاطر مؤسس اول آن، ارسطو، به «حکمت مشاء»^۱ معروف شد. از آنجا که فارابی و ابن سینا بزرگ ترین حکمای مشاء محسوب می شوند، در اینجا زندگی و خصوصیات این دو فیلسوف را بررسی می کنیم.^۲



ابن سینا

معلم ثانی

حکیم ابونصر محمد فارابی در ناحیه فاراب خراسان در حدود سال ۲۶۰ هجری متولد شد. از جوانی تحصیل در فقه و حدیث و تفسیر قرآن را آغاز کرد. سپس، به بغداد رفت و از محضر ابوبشر ممتی بن یونس که از حکیمان و مترجمان نامدار بود، بهره برد و فلسفه آموخت. او برای تکمیل مطالعاتش به حران رفت و به آموختن ادامه داد. پس از آن، به بغداد بازگشت و از آنجا عازم دمشق شد که سیف الدوله حمدانی در آنجا حاکم بود. او تا آخر عمر نزد حمدانی زندگی کرد و در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی درگذشت. عالمان و مورخان فلسفه، فارابی را بنیان گذار و مؤسس حکمت مشائی می دانند.



فارابی به تربیت نفس اهمیت بسیار می داد. به نام و شهرت بی اعتنا بود و بسیار ساده می پوشید. او حتی مخارج خود و خانواده را از راه کار و تلاش روزانه به دست می آورد. رنج و مشقت زندگی هرگز فارابی را از تحصیل باز نداشت. او بعضی از شب ها زیر نور چراغ پاسبانان شهر درس می خواند و اغلب تا صبح بیدار بود.

۱. مشاء به معنی «بسیار راه رونده» است. این حکمت را بدین خاطر مشاء گفته اند که ارسطو در هنگام تدریس، معمولاً راه می رفت و قدم می زد. برخی نیز گفته اند که چون عقل و اندیشه این فلاسفه پیوسته در مشی و حرکت بوده و دائماً میان مقدمات و نتایج در رفت و آمد است، فلسفه آنان را مشاء نامیده اند. (فلسفه مشاء، محمد ذیحی، ص ۱ و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۵، ص ۱۴۸)

۲. همان طور که در کتاب فلسفه سال یازدهم مشاهده کردید، نظرات فیلسوفان در هر موضوعی، در ضمن همان موضوع مطرح می شود تا امکان مقایسه آنها با یکدیگر فراهم شود. برای مثال، ضمن بحث معرفت شناسی و انسان شناسی، نظرات چند فیلسوف بیان و با یکدیگر مقایسه شده است. بر این اساس، در اینجا به جزئیات نظرات این فیلسوفان کمتر اشاره خواهیم کرد.

مقام علمی و فلسفی فارابی

وی علاوه بر فلسفه که در آن سرآمد روزگار بود، در حقوق، نجوم و سیاست نیز شهرت داشت و به درجهٔ استادی رسیده بود. پزشکی را به خوبی می دانست و در مداوای بیماران تبخّر داشت. در فلسفهٔ سیاست نظریه پرداز بود و دیدگاه ویژه‌ای را مطرح کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک است.

فارابی با میراث فلسفی یونان، به خصوص آراء افلاطون و ارسطو، به خوبی آشنا بود و توانست نقاط مشترک اندیشه‌های آن دو را بیابد و در کتابی با عنوان «الجمع بین رأی الحکیمین» (جمع میان نظرات دو حکیم) ارائه کند. فارابی در کتابی به نام «اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» با دقت و توانایی بسیار، نظرات ارسطو را شرح می کند و نکات پیچیدهٔ آن را آشکار می سازد؛ چنان که بعدها راهنمای ابن سینا در فهم کتاب ارسطو می شود.

وی به علت آشنایی عمیق با تعالیم اسلام، توانست آموخته‌های خود از افلاطون و ارسطو و سایر فیلسوفان گذشته را در یک نظام فلسفی جدید عرضه کند و فلسفهٔ مشائی را در جهان اسلام بنا نهد. از این رو پس از ارسطو لقب «معلم» گرفت و به «معلم ثانی» شهرت یافت.

فلسفهٔ سیاسی فارابی

فارابی هرگز مشاغل سیاسی را نپذیرفت و با اهل سیاست معاشرت نداشت. با وجود این، در سیاست بسیار اندیشید و آثار متعددی در این زمینه نوشت.

او انسان را مدنی بالطبع می داند و معتقد است که به حسب فطرت و طبع خود به جامعه گرایش دارد و می خواهد با همنوعان خویش زندگی کند. به عقیدهٔ فارابی، مسیر سعادت و کمال انسان از زندگی اجتماعی می گذرد؛ لذا هدف اصلی جامعه و مدینه، سعادت در دنیا و آخرت است.

براین اساس، بهترین مدینه‌ها مدینه‌ای است که مردم آن به اموری مشغول و به فضایی آراسته‌اند که مدینه را به سوی سعادت می برد و چنین جامعه‌ای «مدینهٔ فاضله» است.

فارابی مدینهٔ فاضله را به بدنی سالم تشبیه می کند که هر عضو آن متناسب با

بیشتر بدانیم

ابن سینا در شرح زندگی خود که برای شاگردش بازگو کرده است، می گوید: «... بعد از آن، به علم الهی (فلسفه) آمدم و کتاب «مابعدالطبیعه» (ارسطو) را مطالعه کردم و چیزی از آن نفهمیدم و مقصود نویسنده بر من معلوم نشد. چهل مرتبه آن را خواندم؛ به طوری که عبارات آن در حافظه‌ام ماند ولی مقصود آن را نفهمیدم. از خودم مأیوس شدم و به خود گفتم که این کتابی است که راهی به فهم آن نیست؛ تا آنکه روزی در بازار، کتابی در دست دلّالی دیدم و او آن را بر من عرضه کرد و من قبول نکردم؛ اعتقادم این بود که فایده‌ای در این علم نیست. دلّال به من گفت صاحب این کتاب به پول محتاج است. آن را خریدم و در آن نظر کردم. کتابی بود از فارابی در «اغراض مابعدالطبیعه». به خانه آمدم و شروع به خواندن کردم و اغراض آن کتاب بر من معلوم شد؛ زیرا عبارات کتاب ارسطو را حفظ بودم. از این حادثه بسیار خوشحال شدم و در روز دیگر برای شکر خدا به فقرا صدقهٔ بسیار دادم.»



کتاب آراء مدینهٔ فاضله

ویژگی خود وظیفه‌ای دارد و آن وظیفه را به نحو احسن انجام می‌دهد. همان‌گونه که در اعضای بدن، برخی بر برخی تقدم دارند، برخی از اعضای جامعه نیز بر برخی دیگر مقدم‌اند؛ مثلاً همان‌طور که قلب بر همه اعضای بدن ریاست دارد، در مدینه فاضله هم کسی باید بر دیگران برتری داشته باشد و بر آنان ریاست کند.

ریاست جامعه باید بر عهده کسی باشد که روحی بزرگ و سرشتی عالی دارد و به عالی‌ترین درجات تعقل رسیده است که بتواند احکام و شرایع را دریافت کند؛ یعنی رهبر جامعه کسی جز پیامبر خدا نیست. پیامبر می‌تواند با مَلک وحی اتصال دائمی داشته باشد. این ویژگی برای امامان و جانشینان او هم هست و همین اتصال پیوسته با عالم بالا به پیامبران امکان می‌دهد که جامعه را به درستی و در جهت نیل به سعادت حقیقی رهبری کنند.

فارابی مدینه جاهله را در مقابل مدینه فاضله، قرار می‌دهد و معتقد است که مهم‌ترین تفاوت آن با مدینه فاضله در هدف آن است. در مدینه جاهله هدف مردم فقط سلامت جسم و فراوانی لذت‌هاست. آنها گمان می‌برند که اگر به چنین لذت‌هایی دست یافتند، به سعادت رسیده‌اند و اگر دست نیافتند، به بدبختی افتاده‌اند.

مقایسه

با توجه به آنچه درباره مدینه فاضله فارابی گفته شد، نظر فارابی درباره هریک از موارد زیر را مشخص کنید.

موضوعات	در مدینه فاضله	در مدینه جاهله
هدف		
مردم		
رئیس		
نسبت اعضا با هم		



فلسفه در جهان اسلام (۲)

➤ شیخ الرئیس فلسفه

حسین بن عبدالله بن سینا که در مشرق زمین به «ابن سینا» و «ابوعلی سینا» و با القاب باشکوه «شیخ الرئیس» و «حجة الحق» شهرت دارد و در اروپا او را «اویسنا^۱» و «اویسن^۲» و «شاهزاده اطبا» می نامند، از داناترین و پرآوازه ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در سراسر جهان است.

ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در یکی از روستاهای بخارا متولد شد. ابن فیلسوف در زندگی نامه ای که برای شاگرد وفادار خود، ابو عبید جوزجانی، نگاشته مراحل رشد علمی و فلسفی خود را توضیح داده است. در این زندگی نامه آمده است که پدر ابن سینا وی را در همان کودکی به معلم قرآن و ادب می سپارد و او چنان در آموختن قرآن و ادب پیش می رود که مردم از میزان دانشش در ده سالگی تعجب می کرده اند.

ابن سینا در منطق و ریاضیات شاگرد ابو عبدالله ناتلی بود اما به سرعت بر معلم خویش پیشی گرفت؛ به گونه ای که قسمت های دشوار کتاب را برای او روشن می کرد.

مطالعات او در فقه، ریاضیات، منطق، فلسفه و طب چنان عمیق و گسترده بود که در شانزده سالگی بیشتر علوم زمان را فرا گرفت.

۱. Avicenna
۲. Avicenne

ابن سینا خود می گوید: «علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم ... با این همه، از مناظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم. در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود. پس، مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزاء فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شبها را به مطالعه و طلب علم می گذراندم. هنگام مطالعه، هر مطلبی به نظرم می آمد، مقدمات آن را می نوشتم، در آن نظر می کردم و شروط آن را منظور می داشتم تا آنکه حقیقت آن بر من معلوم می شد. اگر در مسئله ای حیران می ماندم و بر حدّ وسط قیاس آن راه نمی بردم، به مسجد جامع می رفتم و نماز می گزاردم و نزد مُبدِع کل، زاری و تضرّع می کردم تا آنکه بر من آشکار می گردید و شب به خانه برمی گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می شدم و چون خواب بر من غلبه می کرد یا ضعیفی در خود مشاهده می کردم، تجدید قوا می کردم و باز به قرائت مشغول می شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من مکشوف می شد.»



«نزد ناتی شروع به خواندن باب «کلیات خمس» کردم. چون به تعریف جنس رسیدیم، چند سخن بر او ایراد نمودم که بسی به شگفت آمد و به پدرم گفت: البته او را به غیر از تحصیل، به کاری مشغول مساز. هر مسئله ای که ناتی مطرح می کرد، می فهمیدم و بهتر از خود او آن را تصور می کردم.»

درس

از این نقل مختصر از زندگی ابن سینا، چه نکاتی را می توان برداشت کرد؟

۱

۲

روش ابن سینا در تحلیل مسائل فلسفی، عقلی و استدلالی است. او این روش را که ارسطو پایه گذاری کرد و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند. ابن سینا فلسفهٔ مشائی را به صورت مدوّن و نظام مند ارائه کرد.^۱



در سال ۴۲۵ هـ.ق سلطان مسعود غزنوی به اصفهان حمله کرد. ابن سینا که نزد علاءالدوله، حاکم اصفهان، احترام خاصی داشت، آهنگ همدان کرد. در مسافرت، بیماری قولنج وی عود کرد. ابن سینا احساس کرد که دیگر یارای مقابله با بیماری را ندارد. پس، به اطرافیان گفت: «نَفْسِی که تدبیر بدن من بر عهدهٔ اوست، از تدبیر عاجز شده و دیگر درمان سودی ندارد.» چند روزی به این حال گذشت. او دارایی خود را به فقرا بخشید و روزها و شبها قرآن می خواند و نماز و نیایش می کرد. سرانجام، در آیین تشییع و با اعتقاد پارسایی کامل در سپیده دم روز جمعه اول رمضان ۴۲۸ دیده از جهان فروبست.

۱. فلسفهٔ مشاء، محمد ذبیحی، ص ۱۰ و ۱۱

تالیفات



کتاب قانون

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه و پرماجرایی خود بیش از دویست کتاب و رساله در شاخه‌های گوناگون علم و فلسفه نوشت که برخی از آنها قرن‌ها در مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده‌اند و برخی امروز هم تدریس می‌شوند. کتاب‌های زیر از مهم‌ترین آثار او هستند:

۱ قانون: که نوعی فرهنگ‌نامه پزشکی است، از معروف‌ترین آثار ابن سینا به‌شمار می‌رود و به زبان‌های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است.



کتاب شفا

۲ شفا: این دایرةالمعارف عظیم علمی و فلسفی مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی است. قسمت الهیات شفا که در بردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل‌ترین مرجع حکمت مشائی است و هم‌اکنون نیز در حوزه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم‌ترین کتب فلسفی به حساب می‌آید.

۳ نجات: شکل مختصر کتاب شفاست و به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است.



کتاب نجات

۴ انصاف: دارای بیست جزء و شامل ۲۸ هزار مسئله بوده اما در حمله غزنویان به اصفهان به غارت رفته و تنها چند جزء آن باقی مانده است.

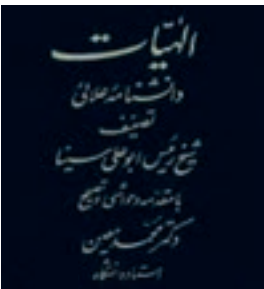
۵ اشارات و تنبیهات: آخرین دیدگاه‌های ابن سینا در حکمت را شامل می‌شود.

۶ دانشنامه علائی: به زبان پارسی است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است. این کتاب در اصفهان و برای علاءالدوله، حاکم آن شهر نوشته شده است.

طبیعت‌شناسی ابن سینا

از نظر ابن سینا طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد در ذات عالم طبیعت است.

علت نام‌گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزاء این عالم، هر کدام طبع و ذات خاصی دارند و خود این عالم نیز به عنوان یک «کل»، طبع



کتاب دانشنامه علائی

و ذاتی دارد که منشأ و مبدأ حرکات و تحولات آن است.

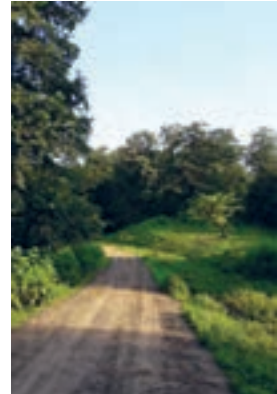
خداوند، عالم طبیعت را با لطف و عنایت خود پدید آورده و همه اجزاء آن چنان ترکیب و تألیف شده‌اند که بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن، را تحقق می‌بخشند.

به نظر ابن سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می‌دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر می‌رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی وقایع ویرانگر طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند. به همین جهت، با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی‌توان درباره آن داوری کلی کرد؛ مثلاً زرد شدن برگ‌های سبز درختان در پاییز برای کسی که فقط پاییز را می‌بیند، حادثه‌ای ناگوار تلقی می‌شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده می‌کند، می‌داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می‌کند.

ابن سینا از مامی خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت، برای کشف ویژگی‌ها و روابط پدیده‌های آن (که به شکل‌گیری علوم طبیعی منجر می‌شود)، در رابطه وجودی این عالم با مبدأ کل جهان هستی نیز تأمل کنیم. شیخ‌الرئیس می‌گوید: «آیا می‌دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی‌نیاز مطلق است که هیچ چیز در هیچ چیز از او بی‌نیاز نیست. ذات هر چیزی از اوست؛ زیرا ذات هر چیز یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است. پس، همه چیزهای دیگر بنده و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.»^۱

از نظر ابن سینا، تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق در روابط میان پدیده‌ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده‌ها عبور می‌دهد و به باطن آنها می‌رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق و امی دارد و مصداق آیه شریفه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند»^۲ - می‌سازد.

هر سو که دودیدیم همه روی تو دیدیم
هر جا که رسیدیم سرکوی تو دیدیم
هر سرو روان را که در این گلشن دهر است
بر رسته بستان و لب جوی تو دیدیم^۱



سیره‌نویسان نوشته‌اند که ابن سینا با ابوسعید ابی‌الخیر، عارف نامی قرن پنجم دیدار نموده است. پس از این دیدار، از ابن سینا پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟

ابن سینا گفت: هر چه من می‌دانم او می‌بیند.

از ابوسعید پرسیدند: بوعلی را چگونه یافتی؟

ابوسعید گفت: هر چه را ما می‌بینیم، او می‌داند.

برخی مورخان در این دیدار حضوری تردیدهایی کرده‌اند. لیکن آنچه گزارش شده، بیان وضعیت حال فیلسوف و عارف است.^۲

۱. شمس مغربی

۲. فلسفه مشاء، محمد ذبیحی، ص ۴ و دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴ ص ۲۶

۱. اشارات و تنبیهات، نمط ششم، تذیب

۲. فاطر، ۲۸

تأمل

دیدگاه ابن سینا دربارهٔ عالم طبیعت را مطالعه کنید و به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.
۱ چرا ابن سینا عالم طبیعت را هدفمند می‌داند و برای آن هدف و مقصد قائل است؟

۲ چگونه ابن سینا طبیعت را یک مجموعهٔ دارای اعتدال و رو به کمال می‌داند، در عین حال که از اموری مانند مرگ، سیل، زلزله و نظایر آن هم آگاهی دارد؟

۳ شهرت ابن سینا در طب و طبیعت‌شناسی کمتر از فلسفه نیست. پس، چرا نگاه او به طبیعت با نگاه کسی که فقط در زیست‌شناسی یا طبیعت‌شناسی تخصص دارد، متفاوت است؟ آیا این قبیل تفاوت‌ها را امروزه هم می‌توان مشاهده کرد؟

تفکر

ابن سینا در داستان عرفانی - فلسفی «حی بن یقظان» آورده است:
«نیکویی وی پردهٔ نیکویی وی است و آشکار شدن وی سبب پنهان شدن وی است. چنان که آفتاب اگر چند اندکی پنهان شد، بسیار آشکارا شد و چون سخت پیدا شد، اندر پرده شد. پس، روشنی وی پردهٔ روشنی وی است.»
مقصود ابن سینا چیست؟ آیا می‌توانید آن را توضیح دهید؟

۱. قصهٔ حی بن یقظان اثر ابن سینا، ترجمهٔ ابوعبید جوزجانی، شاگرد وی، (فیلسوفان و عرفای دیگری هم قصه‌هایی با نام حی بن یقظان دارند).

حکیم اشراقی



شیخ شهاب‌الدین سهروردی از برجسته‌ترین چهره‌های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین، در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریه سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. تحصیل خود را در مراغه آغاز کرد. پس از آن، به اصفهان رفت و با اندیشه‌های ابن سینا آشنایی کامل یافت. سپس، عزم سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی در آمیخت و به مجاهدت با نفس مشغول شد. او اغلب ایام سال روزه داشت و در خلوت خود به ذکر و عبادت مشغول بود تا آنکه به مقامات عالی عرفان و برترین درجات حکمت نائل شد. در همین دوره، مهم‌ترین کتاب خود «حکمة الاشراق» را نوشت و مکتبی جدید را در فلسفه اسلامی ارائه کرد. سهروردی در این کتاب از شیوهٔ مشائیان فراتر می‌رود و حکمت اشراقی را پایه‌گذاری می‌کند.^۱

یکی از فقیهان عصر شیخ می‌گوید: «در کاروان سرایی در ارض روم، هنگام زمستان فرود آمد. آواز تلاوت قرآن شنیدم. به سرایدار گفتم: این کیست که تلاوت می‌کند؟

گفت: شهاب‌الدین سهروردی است.

گفتم: دربارهٔ او چیزهایی شنیده‌ام. می‌خواهم او را از نزدیک ملاقات کنم.

گفت: هیچ کس را نمی‌پذیرد، اما وقتی خورشید بالا می‌آید، از اتاق خارج می‌شود و کنار آن سکو می‌نشیند.

کنار سکو منتظر شدم تا آمد. برخاستم و سلام کردم. فهمید که قصد دیدارش را دارم. سجاده خود را گذاشت و نشست. با او سخن گفتم و او را در عالمی دیگر یافتم.^۱

روش فلسفی

شیخ اشراق به ابن سینا احترام می‌گذاشت و از او سپاسگزاری می‌کرد. در عین حال، می‌کوشید حکمت استدلالی ابن سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند. او با احیاء فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی، «حکمت اشراق» را پایه‌گذاری کرد. حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب استدلال اکتفا نمی‌کند بلکه آن را با سیر و سلوک قلبی نیز همراه می‌سازد. فیلسوف اشراقی می‌کوشد آنچه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربهٔ درونی دریابد و به ذائقهٔ دل برساند و آنچه را از طریق شهود کسب کرده است، با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد. از نظر سهروردی، تحقیق فلسفی به شیوهٔ استدلالی محض و بدون رسیدن به قلب بی‌نتیجه است و سیر و سلوک روحانی و قلبی هم بدون تربیت عقلانی گمراه‌کننده می‌باشد.

۱. سهروردی از ایران به آناتولی و از آنجا به سوریه می‌رود و به شهر حلب وارد می‌شود. حاکم شهر حلب، ملک ظاهر، پسر صلاح‌الدین ایوبی (قهرمان جنگ‌های صلیبی) مقدم او را گرامی می‌دارد و تدریس در مدرسهٔ حلاویه حلب را به او می‌سپارد. مباحث وی در عرفان و فلسفه مورد قبول برخی فقهای قسری عامه که تنها به ظواهر شریعت توجه داشته‌اند، واقع نمی‌شود. آنها از ملک ظاهر می‌خواهند که او را زندانی کند و به قتل برساند. ملک ظاهر که در باطن به شیخ ارادت می‌ورزد، چنین کاری را نمی‌پذیرد. فقیهان شکایت پیش پدرش، صلاح‌الدین، می‌برند و صلاح‌الدین دستور قتل سهروردی را صادر می‌کند. سرانجام، ملک ظاهر مخالف میل باطنی خود شیخ را در حلب زندانی می‌کند. شیخ در زندان و در ۳۶ یا ۳۸ سالگی از دنیا می‌رود. برخی گفته‌اند او را در زندان خفه کرده‌اند. برخی نیز گفته‌اند که وی را به دار آویخته‌اند. آنچه روشن است این است که روز جمعه آخر ذی‌الحجه الحرام سال ۵۸۷ حجازه او را از زندان بیرون آورده و به خاک سپرده‌اند.

۱. طبقات الاطباء، نوشته ابن ابی اصیبعه

مقایسه

با توجه به تعریف حکمت اشراق، حکمت مضاء با اشراق و نیز سیر و سلوک معنوی عرفا با حکمت اشراق چه تفاوتی دارند؟

۱

۲

دسته بندی جویندگان معرفت

سهروردی جویندگان معرفت را به چهار گروه تقسیم می کند:

۱ آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته اند و جویای آن اند؛

۲ آنان که در فلسفه استدلالی به کمالی رسیده اند ولی از ذوق و عرفان بهره ای ندارند؛

۳ آنان که به طریقه برهان و فلسفه استدلالی توجهی ندارند و فقط تصفیة نفس می کنند و به شهودهایی دست یافته اند؛

۴ سرانجام، آنان که هم در صور برهانی به کمال رسیده اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته اند. اینان حکیم متألّه اند و بهترین دسته به حساب می آیند. شیخ اشراق درباره این گروه می نویسد:

«هرگاه اتفاق افتد که در زمانی حکیمی غرق در تألّه بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامّه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست... جهان هیچ گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست...؛ زیرا برای مقام خلافت ضروری است که امور و حقایق را بی واسطه، از حق تعالی دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست بلکه گاه باشد که امام تألّه در ظاهر حاکم باشد و گاه به طور نهایی... [در هر حال] او راست ریاست تامّه، اگر چه در نهایت گمنامی باشد. و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکند.»



حکمة الاشراق، مهم ترین اثر سهروردی و منبع اصلی حکمت اشراق است. این کتاب به زبان عربی است و در سال ۵۸۲ تألیف آن به پایان رسیده است. هانری کرین، فیلسوف بزرگ فرانسوی، برای نخستین بار متن حکمة الاشراق را تصحیح کرد و به چاپ رساند.

اشراق نور

شیخ اشراق مبدأ جهان و خالق هستی را نور محض می‌داند^۱ و او را «نور الانوار» می‌نامد. اشیاء دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده‌اند. پس، هر واقعیتی «نور» است اما نه نور مطلق، بلکه درجه‌ای است از نور. پس، تفاوت موجودات در شدت و ضعف نورانیّت آنهاست. او می‌گوید:

«ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا پیوسته نور افشانی (اشراق) می‌کند و بدین ترتیب، متجلی می‌شود و همه چیزها را به وجود می‌آورد و با اشعه خود به آنها حیات می‌بخشد. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری، عبارت از وصول کامل به این روشنی است.»^۲

در فلسفه شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می‌کنند. مشرق جهان در جغرافیای سهروردی، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره‌ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته‌اند.

بررسی

۱ میان نام‌گذاری فلسفه سهروردی به «اشراق» و استفاده از مفهوم «نور» به جای «وجود» چه رابطه‌ای هست؟

.....

.....

۲ آیا فلسفه اشراق سهروردی از فلسفه خارج و وارد عرفان شده یا همچنان فلسفه باقی مانده است؟

.....

.....

۱. یادآور آیه ۳۵ سوره نور: «لله نور السماوات و الارض»

۲. حکمة الاشراق، سهروردی



دوران متأخر

اگر از آغاز ظهور اسلام تا ابتدای حکومت صفویان را دورهٔ متقدم بدانیم و از عصر صفویه تا دورهٔ معاصر را دورهٔ متأخر بشماریم، لازم است با اوضاع فلسفی این عصر و بزرگ‌ترین فیلسوف آن آشنا شویم. قبل از ورود به دورهٔ متأخر باید این نکته را بررسی کنیم که فلسفه، در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت. دانشمندان علم کلام، که به آنها متکلمین می‌گویند، می‌خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند. بسیاری از متکلمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می‌کردند. برخی از این انتقادهای آن قدر شدید بود که فلسفه را پس از ابن‌سینا، در بخش‌هایی از جهان اسلام به رکود کشاند. البته در ایران این انتقادهای تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره‌ای طولانی از کشمکش‌های اجتماعی، که در پی حملهٔ مغول پیش آمد، با آغاز حکومت صفویه، ایران به نوعی ثبات و پایداری رسید. همین امر سبب شد که در پایتخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحلهٔ جدیدی شود. میر محمد باقر مشهور به میر داماد، شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میر ابوالقاسم فندرسکی مشهور به میر فندرسکی و بالاخره، محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا و صدر المتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحلهٔ استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.



شیخ بهایی



مدرسه صفویه در اصفهان



میر داماد

صاحب حکمت متعالیه



ملاصدرا

ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. تحصیل را در همان جا آغاز کرد اما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید. وی ابتدا به حلقه درس شیخ بهایی پیوست و سپس به پیشنهاد استاد، به درس فلسفه میرداماد، که بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان بود، وارد شد. میرداماد که فیلسوفی مشائی بود، می خواست حکمت مشاء را با حکمت اشراق درآمیزد و فلسفه مشائی را تفسیری اشراقی کند. مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و انوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.

برداشت

ملاصدرا می گوید: «بسیاری از منسوبان به علم، علم لدنی^۱ غیبی را که سالکان طریقت بدان اعتماد دارند، انکار می کنند و می گویند هر چه جز از راه آموزش و تفکر حاصل شود، علم نیست. برخی هم گمان برده اند [که] علم حقیقی منحصر در علم فقه و ظاهر تفسیر و کلام است... ولی این هم گمانی فاسد است و گوینده آن تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن اقیانوسی است که پهنه اش تمامی حقایق را فرا می گیرد.»^۲

۱ به نظر شما، ملاصدرا بر چه نکته ای تأکید می کند؟

۲ چرا ملاصدرا می گوید کسی که علم لدنی را علم نمی داند، قرآن کریم را نفهمیده است؟

۱. علم لدنی علمی است که از طریق آموزش و کلاس درس حاصل نمی شود بلکه بدون واسطه از جانب خدا به کسی که در بندگی و عبودیت مراتبی را پیموده و به شایستگی کافی رسیده است، الهام و اشراق می شود. این اصطلاح از قرآن کریم گرفته شده است که می فرماید: «عَلَّمَنَاهُ مِنَ لَدُنَّا عَلِمًا: از نزد خود، او را علمی آموختیم» (سوره کهف، آیه ۶۵)

۲. مفاتیح الغیب، ملاصدرا، مفتاح سوم، مشهد هشتم

ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس را در مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند اما دیری نپایید که رقیبان حسد ورزیدند و در صدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهک»، حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذرانید.

برای مطالعه



مدرسه خان شیراز



منزل ملاصدرا در کهک قم

ملاصدرا در مذمت اوضاع زمانه که او را ناچار به مهاجرت کرد، می گوید:

«حقیقت این است که زمانه مرا به جماعتی کودن مبتلا کرده است که دیدگان آنها از رؤیت انوار دانش و فهم اسرار آن نابیناست و همچون شب پرگان از مشاهده معارف و تعمق در آنها عاجز و ناتوان است. اینان تدبر در آیات سبحانی و تعمق در حقایق ربّانی را بدعت می شمارند. اینان با دشمنی خود با حکمت و عرفان، مردم را از این دو علم محروم کرده اند و مانع رسیدن و اعتماد آنها به علومی می شوند که انبیاء و اولیاء الهی به کنایه گفته اند و حکیمان و عارفان به اشارت فرموده اند ...

با مشاهده این احوال، روش مولای خود و مولای آن کسان را که رسول خدا مولای آنهاست، در پیش گرفتیم و مدارا و تقیه پیشه کردم و صبر و بردباری را ترک ننمودم و عنان نفس از کف ندادم ولی خس و خاشاک در چشم داشتیم و استخوان در گلو؛ بنابراین، از معاشرت با مردم کناره گرفتیم و از دوستی با آنها

مأیوس شدیم و بدین طریق از مخالفت زمانه خلاصی یافتیم؛ تا آنجا که تعظیم و تحقیر و کارشکنی آنها پیش من یکسان گشت و در این راه آنچه را یکی از برادران من سروده بود به کار بستیم:

از سخن پُر دُر مکن همچون صدف هر گوش را قفل گوهرساز، یاقوت زمردپوش را

در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می خواهد لب خاموش را

... چون احوال را بدین منوال دیدم، از مردم روزگار یک سره بریدم و شکسته خاطر در برخی نواحی منزوی گشتم و به عبادت پرداختم.^۲

۱. اشاره به حدیث نبوی: من کنت مولا فلهذا علی مولا؛ هر کس من مولاى اویم، پس علی نیز مولاى اوست.

۲. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه

نکته

خلوت‌گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت‌ها و ریاضت‌ها به تدریج عقل و جان صدرالدین را برای جهشی بلند در سپهر معرفت و حکمت مهیا ساخت. انوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت. اسرار و رموزی بر او آشکار شد که آن زمان آشکار نشده بود. وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد، پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرد و او این مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی در ایران تبدیل کرد و واپسین دوره زندگی خود را یک‌سره وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود.

بالاخره، این بزرگ‌مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.^۲

محمدحسین هیکل، روزنامه‌نگار برجسته مصری در مصاحبه خود با امام خمینی علیه السلام، در اواخر سؤال‌های خود از ایشان پرسید: «چه شخصیت‌هایی، غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام (غیر از معصومین) شما را تحت تأثیر قرار داده و چه کتاب‌هایی به جز قرآن روی شما اثر گذاشته‌اند؟»

امام خمینی علیه السلام پاسخ داد: این سؤال احتیاج به تأمل دارد و الان نمی‌توانم جواب بدهم اما شاید بتوان گفت در فلسفه، ملاصدرا، در کتب حدیث، کتاب کافی در کتب فقهی، کتاب جواهر...^۱

تألیفات

ملاصدرا تألیفات متعددی دارد که همه آنها در جایگاه خود مهم و منشأ اثر بوده‌اند. برخی از این آثار عبارت‌اند از:

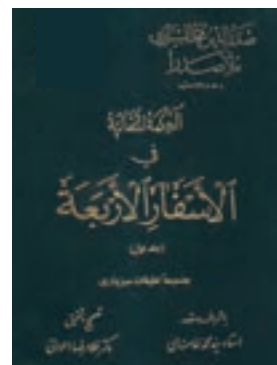
۱. الاسفار الاربعه، که به «اسفار» مشهور است، دایرة‌المعارف فلسفی ملاصدراست. ملاصدرا در این کتاب ضمن بیان نظر فلاسفه، نظرات ابداعی و مستقل خود را تبیین می‌کند. این کتاب با الهام از سفر چهارمرحله‌ای عارفان تقسیم‌بندی و تنظیم شده و در نه جلد به چاپ رسیده است.

۲. شواهد الربوبیه، کتابی فلسفی است که با شیوه اشراقی تدوین یافته و از کتاب‌های اولیه ملاصدرا به حساب می‌آید. او آرا و نظرات اولیه خود را در این کتاب بیان کرده است.

۳. تفسیر قرآن، که شامل تعدادی از سوره‌های قرآن کریم می‌شود. ملاصدرا دو کتاب دیگر هم درباره قرآن دارد: «مفاتیح الغیب» و «اسرار الآیات».



کتاب الشواهد الربوبیه



کتاب الاسفار الاربعه

۱. همان

۲. آن گونه که از اشعار داماد ایشان، فیاض لاهیجی، برمی‌آید و از مرحوم علم‌الهدی فرزند فیض کاشانی (نوه دختری ملاصدرا) نقل شده است، ملاصدرا در بصره رحلت می‌کند. بدن او را به نجف منتقل می‌کنند و در ایوان العلماء، نزدیک ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام دفن می‌نمایند.

۴ **المبدأ والمعاد**، که آن را می توان خلاصه نیمه دوم اسفار دانست و شامل مباحث خداشناسی و معادشناسی است، از کتب مهم تر ملاصدرا محسوب می شود.

۵ **المشاعر**، کتاب کوچکی است درباره وجود و موضوعات پیرامونی آن.

۶ **المظاهر الالهیه**، مانند المبدأ والمعاد است، ولی در حجم کوچک تر.

۷ **حدوث العالم**، کتابی است درباره چگونگی خلق جهان از نظر فلسفی. ملاصدرا در این کتاب، نظر فلاسفه یونان و فیلسوفان مسلمان را نقل و نقد می کند و نظر خود را ارائه می دهد.

مشرب فلسفی ملاصدرا

فلسفه ای که ملاصدرا بنیان گذاشت و آن را رسماً «حکمت متعالیه» نامید، نتیجه تکاملی دو مشرب گذشته، «فلسفه مشاء» و «فلسفه اشراق»، و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود. به عبارت دیگر، در شخصیت وجودی ملاصدرا برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی با هم الفت یافته اند و از این الفت، فلسفه ای برآمده که سرآمد فلسفه های قبل است.

در عین حال، توجه داشته باشیم که بهره مندی ملاصدرا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه تهی نمی سازد و به عرفان یا کلام تبدیل نمی کند؛ زیرا وی در مقام فیلسوف می داند که میزان و ملاک فلسفی بودن یک متن یا سخن، این است که اولاً هر مبحثی که طرح می کند، به موضوع فلسفه، یعنی موجود بما هو موجود، مربوط باشد و به آن برگردد. ثانیاً متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و بیان نقلی.

ایشان این اصل را در آثار فلسفی خود، به خصوص در اسفار، مراعات کرده و در هر موردی که از شهود یا وحی الهی بهره برده، از این دو منبع نه به عنوان پایه استدلال بلکه به عنوان تأیید و شاهد کمک گرفته است.

پس، منابع حکمت متعالیه عبارت اند از:

۱ **فلسفه مشاء**، به خصوص اندیشه های مستدل و قوی ابن سینا؛

۲ **حکمت اشراق**، اندیشه های شیخ شهاب الدین سهروردی؛

۳ **عرفان اسلامی**، به خصوص اندیشه های محیی الدین عربی؛^۱

۴ **تعالیم قرآن کریم** و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام.

۱. محیی الدین ملقب به «شیخ اکبر» که گاهی هم «ابن عربی» خوانده می شود، از عرفای قرن ششم و هفتم هجری است. او که نسبتش به حاتم طایی می رسد، در اندلس تولد یافت و بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذراند. محیی الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد و بخش دوم عرفان، یعنی عرفان نظری را بنیان نهاد. او بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده که «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیه» از جمله آنهاست.

عموم فیلسوفان و از جمله ابن سینا و ملاصدرا دربارهٔ مسائلی چون «اثبات وجود خدا»، «وجود روح» و «معاد و آیندهٔ جهان» سخن گفته‌اند؛ در حالی که می‌دانیم این مباحث در دین هم مطرح می‌شوند. آیا سخن گفتن فیلسوفان از این موارد به سخن آنان رنگ دینی نمی‌دهد و فلسفه را به کلام تبدیل نمی‌کند؟

اصول فلسفی ملاصدرا

فلسفهٔ ملاصدرا یا همان «حکمت متعالیه» دارای اصول و پایه‌هایی است که تا عصر وی یا طرح نشده بود و ابتکار ایشان بود و یا به صورتی که ملاصدرا آنها را در کنار هم قرار داد و ترکیبی فراهم آورد، تا زمان او انجام نشده بود. با توجه به گستردگی بحث و ضرورت طرح مقدمات مختلف برای تبیین این اصول، از بیان تفصیلی آنها می‌گذریم و به معرفی اجمالی برخی از این اصول بسنده می‌کنیم.

۱ اصالت وجود: این اصل، بنیادی‌ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او از قبیل رابطهٔ علت و معلول، واجب و ممکن، مراتب عالم هستی و حرکت تأثیری عمیق داشته و رنگ دیگری به آنها داده است. به طور مختصر، وقتی ما چیزی را مشاهده می‌کنیم و متوجه بودن آن می‌شویم، می‌گوییم «این هست» و با این جمله از «وجود» و «هستی» آن خبر می‌دهیم. اگر متوجه چیستی آن هم بشویم، می‌گوییم مثلاً «این سیب است» و با این جمله، «چیستی» و «ماهیت» آن را بیان می‌کنیم. پس، از هر چیز خارجی دو مفهوم به ذهن ما می‌آید: «وجود» و «ماهیت».

مفهوم وجود در میان همهٔ اشیا مشترک است اما هر شیئی ماهیت خاص خود را دارد. لذا ماهیت، جنبهٔ تمایز و اختلاف اشیاست و وجود، وجه وحدت آنها.

وجود ← همهٔ اشیا عالم در بودن با هم تفاوتی ندارند (وحدت موجودات)

ماهیت ← اشیا عالم از حیث ماهیت با هم متفاوت اند (کثرت موجودات)

حال، با توجه به اینکه واقعیت خارجی یک چیز است، این واقعیت حقیقتاً مصداق مفهوم «وجود» است یا «ماهیت»؟

ملاصدرا طی مباحث مفصلی ثابت می‌کند که واقعیت خارجی، مصداق مفهوم «وجود» است. به عبارت دیگر،

آنچه واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد، وجود است نه ماهیت، و از آنجا که هر وجودی با تعینی خاص در خارج هست، از این تعین خاص مفهوم «ماهیت» به دست می‌آید؛ مثلاً وجود انسان ویژگی‌ها و تعینات خاصی دارد که زمینه‌ساز مفهوم انسان در ذهن ماست و وجود اسب ویژگی‌ها و تعینات دیگری دارد که مفهوم اسب را به ذهن ما می‌آورد.

پس، آنچه واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد و در خارج اصالت دارد، وجود انسان و اسب و مانند آنهاست نه ماهیت. ماهیت انسان و اسب، مفهومی است که از این وجودها انتزاع می‌شود.

۲ وحدت حقیقت وجود: ملاصدرا با تکیه بر اصالت وجود می‌گوید حال که «اصالت» با «وجود» است و وجود هم امری واحد و وجه مشترک همه اشیاست، پس، واقعیت خارجی امری واحد است. این حقیقت واحد همان اصل هستی اشیاست و اشیا و موجودات مختلف در حقیقت هستی با هم وحدت دارند.

۳ تشکیک وجود: وجود، حقیقتی واحد است اما این حقیقت واحد، مراتب و درجاتی عالی دارد و به اصطلاح منطق دانان، حقیقتی مشکک است.^۱ تشکیک وجود، شدت و ضعف داشتن وجود مانند شدت و ضعف نور است. نور، حقیقتی یگانه است اما شدت و ضعف دارد. در عین حال، شدت و ضعف نور از حقیقت نور خارج نیست. نور از همان جهت که نور است قوی است؛ نه اینکه با چیزی ترکیب شده و قوی شده باشد، و نور از همان جهت که نور است ضعیف است؛ نه اینکه با چیزی مثل تاریکی ترکیب شده و ضعیف شده باشد. زیرا تاریکی همان نبود نور است. وجود هم همین‌گونه است. وجود قوی با چیزی خارج از خود ترکیب نشده است، زیرا خارج از وجود، چیزی نیست، وجود ضعیف هم به همین ترتیب.

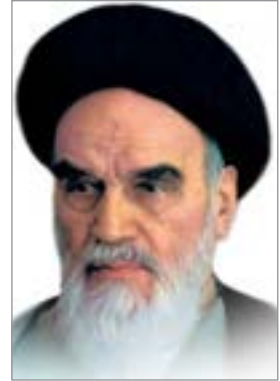
علاوه بر این اصول، ملاصدرا اصول و مباحث ابتکاری و بدیع دیگری مانند «حرکت جوهری» عالم طبیعت را دارد که اکنون فرصت تبیین آنها نیست.

دوره معاصر

فلسفه صدر او حکمت متعالیه، پس از ایشان به عنوان آخرین دستاورد فلسفه اسلامی در مراکز علمی و آموزشی محور تدریس قرار گرفت و فلاسفه بزرگ صدرایی تلاش کردند نظرات عمیق و گاه پیچیده ملاصدرا را تحلیل و تبیین کنند و به دانشجویان فلسفه آموزش دهند؛ تا اینکه این میراث عظیم فلسفه به روزگار معاصر رسید. در این روزگار نیز حکمایی مانند میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا مهدی آشتیانی، آقامیر محمد کاظم عصار و آقا محمدرضا قمشه‌ای مشعل پرفروغ حکمت را روشن نگه داشتند و به نسل امروز رساندند.

۱. در منطق، مفهوم کلی بر دو قسم است: متواطی و مشکک؛ مثلاً مفهوم انسان را که بر افراد خود به نحو یکسان صدق می‌کند، متواطی می‌نامند. اما مفهوم سفیدی یا شیرینی را که بر افراد خود به نحو یکسان صدق نمی‌کند بلکه دارای شدت و ضعف است، مشکک می‌گویند.

از میان این فلاسفه، حوزه درس امام خمینی علیه السلام در قم یکی از پررونق ترین حوزه های فلسفی بود. حضرت امام که از متفکران بزرگ عصر ما بود و در همه علوم اسلامی تبخر بسزایی داشت، در فلسفه نیز صاحب نظر بود. گرچه جنبه سیاسی و فقهی امام و رهبری معجزه آسای آن بزرگوار در انقلاب اسلامی باعث شد تا دیگر ابعاد شخصیت ایشان کمتر آشکار شود، واقعیت این است که ابعاد فلسفی و عرفانی شان نیز بسیار درخشان بود؛ به طوری که شخصیت های فلسفی معاصر، قبل از حضور در درس علامه طباطبایی، سال ها از درس های فلسفی امام بهره می بردند.



یکی از این شخصیت ها استاد شهید مطهری بود که سال ها از محضر درس امام خمینی علیه السلام استفاده کرده و پایه های فلسفی خود را استوار ساخته بود. از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می شدند، نقل است که حضرت امام در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدر المتألهین را با قریحه ای بی نظیر چنان تفسیر عرفانی می کرد که گاه از سطح بیان ملاصدرا فراتر بود. ایشان در طرح مسائل عرفانی و ربط حکمت متعالیه با اصول عرفانی استعدادی کم نظیر داشت و گاه به نکاتی کاملاً تازه اشاره می کرد.

شهید مطهری که از محضر درس فلسفی و اخلاقی امام خمینی علیه السلام استفاده کرده بود، با ذکر خاطره آن سال ها می گوید: «... قلم بی تابی می کند که به پاس دوازده سال فیض گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه بهره های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده ام، اندکی از بسیار را بازگو کنم...»

حکیم بزرگ دوره معاصر

استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی بزرگ ترین شخصیت فلسفی معاصر و وارث حکمای بزرگ اسلامی است.

ایشان در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد و در همان شهر مقدمات دانش را آموخت. در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت به محضر استادان بزرگ راه یافت و با همتی بلند، در تحصیل مدارج عالی علم در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات و برخی علوم دیگر گام نهاد. خود ایشان می نویسد: «در اوایل تحصیل علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم. از این رو، هر چه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذشت. پس از آن، به یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل، که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم و بساط



«در همان اوایل ورودم به نجف اشرف، روزی در منزل نشسته بودم و به آینده خود می اندیشیدم. ناگهان کسی در خانه رازد... داخل منزل شد... و به من گفت: کسی که برای تحصیل به نجف می آید، شایسته است به فکر تهذیب و تکمیل نفس هم باشد و از خود غافل نماند.

این عالم پرهیزگار، عارف عالی قدر میرزا علی آقا قاضی است که بسیاری از علما و عارفان عصر حاضر شاگرد او بوده اند.

معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم ... بسیار می شد (به ویژه در فصل بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد، با هر خودکشی ای بود، [آن را] حل می کردم. وقتی که در درس حضور می یافتم، از آنچه استاد می گفت قبلاً آگاه بودم و هرگز اشکالی پیش استاد نبردم.»

علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۵ برای تدریس به قم مهاجرت می کند و با این کار، تحولی عظیم را در حوزه علمیه رقم می زند. ایشان خود در این باره می نویسد: «... [در آن ایام] نه از فلسفه و [دروس] معقول خبری بود و نه از تفسیر قرآن و نه سایر بخش های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می شد که فقط بخشی از سنت پیامبر و ائمه علیهم السلام بود. بر خود لازم دیدم که یک درس فلسفه، یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق را در حوزه شروع کنم.»

نتیجه تدریس ایشان در قم تربیت تعداد زیادی شاگرد بود که با علوم عقلی آشنا بودند، مسائل فکری روز را می دانستند و برای ایجاد یک تحول فکری و فرهنگی پیش قدم شده بودند؛ شاگردانی مانند استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت الله جوادی آملی، آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله مصباح یزدی.

تأثیر فرهنگی

فعالیت علمی علامه طباطبایی در زمانی آغاز شد که اندیشه های جدید و مکتب های فلسفی از اروپا به ایران آمده بودند و تفکرات ماتریالیستی و مکتب مارکسیسم در حال گسترش در ایران بود. وی ابتدا جلساتی با حضور طلاب با استعداد تشکیل داد و به نقد مبانی فلسفه های جدید و به خصوص مارکسیسم اقدام کرد. حاصل این مباحث کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که با شرح و پاورقی های استاد شهید مطهری در پنج جلد انتشار یافته است.

علامه در این کتاب نه تنها ارکان ماتریالیسم را نقد می کند بلکه یک دوره فلسفه اسلامی را به گونه ای ارائه می دهد که پاسخ گوی مسئله های روز هم باشد.

ایشان علاوه بر تدریس در حوزه، با استادان دانشگاه ها نیز ملاقات می کرد و برای آنها جلسات درسی تشکیل می داد. در همین ایام بود که یکی از فلاسفه بزرگ اروپایی به نام «هانری کربن» بعد از اطلاع از مقام علمی علامه، در جلسات متوالی و مکرری به حضور ایشان رسید؛ پرسش های خود را درباره فلسفه، اسلام و تشیع با علامه در میان گذاشت و علامه به پرسش های وی پاسخ گفت. حاصل این گفت و گوها به صورت های مختلف، از جمله در کتابی با عنوان «شیعه» به چاپ رسیده است.

علامه طباطبایی صاحب اثر گران قدری است که از نظر بسیاری از صاحب نظران، از جمله استاد شهید مطهری، در تاریخ اسلام نظیر ندارد و آن، کتاب تفسیر «المیزان» است که در بیست جلد و در مدت بیست سال تألیف شده است.



اسامی دبیران شرکت کننده در اعتبارسنجی کتاب فلسفه (۲) - کد ۱۱۲۲۲۶

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۱	فاطمه رائی	تهران	۱۶	مژگان شفیق پور	مرکزی
۲	ابراهیم امینی	کردستان	۱۷	نگار مشایخی	خراسان رضوی
۳	اصغر گرگین	بوشهر	۱۸	فریبا پورخیاط	خراسان شمالی
۴	نازنین زینب عباسی	شاهرود	۱۹	تهمینه خسروی	خراسان رضوی
۵	محمدصادق رضایی	مازندران	۲۰	طاهره صفایی	شهرستان های تهران
۶	فاطمه سادات شریف زاده	مازندران	۲۱	مرجان شکری	تهران
۷	زهرآ پناهی	اصفهان	۲۲	مجید احسانفر	لرستان
۸	فاطمه شوشتری	خراسان شمالی	۲۳	فرزاد کوب پور	گیلان
۹	زینب ملک ثابت	یزد	۲۴	حمید محقق	تهران
۱۰	ایمان فرهادپور	اصفهان	۲۵	الهام کبیریان	تهران
۱۱	افسانه شجاعی	کرمان	۲۶	مرضیه حیدری فر	تهران
۱۲	احمدرضا صدراپی	اصفهان	۲۷	مهناز قانع	تهران
۱۳	مرتضی صفرپور	اصفهان	۲۸	نسیم طباطبایی	خراسان رضوی
۱۴	نوشین صابری	اصفهان	۲۹	محبوبه نبوی	مازندران
۱۵	حسین صادقی	خراسان جنوبی	۳۰	فاطمه قوی نیت	شهرستان های تهران